

حکومت اسلامی

و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين (قرآن مجید) "ما اراده کرده ایم آنها را که استثمار شده اند در حمایت خود گیریم و آنها را پیشوایان روی زمین و وارثان حکومت سازیم" جمعی از علاقمندان در تماسهای مکرر خود با اینجانب اظهار داشتند اکنون که همه جا سخن از "حکومت اسلامی" در میان است و "ابهامها" و احیانا "سوء ظن‌ها" و "سوء تعبیرها" و یا "سمپاشیها" چهره این مساله مهم اسلامی را از نظر گروهی پوشانده و آنها را در نگرانی و بدبینی نسبت به آینده فرو برده است، لازم به نظر می‌رسد شرح فشرده و گویائی از این مساله در اختیار علوم قرار گیرد.

بحث زیرکوششی است برای ادای این فریضة الهی و مردمی و بینشی است برای همه پویندگان و رزمندگان این راه.

مقدمه

با انقلاب عظیم، سریع و کوبنده ملت بیدار و یکپارچه مسلمان ما، به رهبری روحانیت آگاه، و با فداکاری‌های بی‌نظیر مردم ستمدیده و دربند این مرز و بوم، سرانجام پایه‌های استبداد در هم شکست و خودکامگان از تخت قدرت فرو افتادند. باید بازمانده‌های آن را جمع کرد و سپس به فکر ساختن آینده بود؛ آینده‌ای روشن که بر حکومت اسلامی استوار است. در اینجا بحث از وظایف ما در برابر این موضوع حیاتی است که باید همه مسلمانان این کشور در تمام سطوح برای آن ساخته و آماده شوند. مبادا فرصت طلبان، منافقان و کج‌اندیشان رهاورد بزرگ انقلاب ما را به تاراج برند یا در صفوف متحد ما رخنه کنند.

روزنامه معروف *لوموند* نوشته بود: «انقلاب ایران، غرب را وادار به تجدیدنظر درباره اسلام و نگاه مجدد به شرق کرده است»؛ یعنی باید اسلام را از نو بشناسند و به دوران افسانه‌ها و تبلیغات دروغین پایان دهند. این جمله کوتاه، روشنگر ابعاد انقلاب ماست.

آثار انقلاب ایران که راه چندین ساله را چند ماهه پیموده، در تمام منطقه آشکار شده است و جوانه‌های آن در کشورهای همسایه هم اکنون دیده می‌شود و طبیعت جهانی خود را تدریجاً ظاهر می‌سازد. طبعاً این وضعیت یغماگران و امپریالیسم جهانی را در غرب و شرق نگران می‌سازد، نه تنها از آینده منافع بی‌حسابشان در ایران، بلکه از تأثیر این انقلاب بر مجموع منطقه و مسائل جهانی.

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که آنها از تمام تجربه‌های تلخ و ناموفق خود برای فرو نشانیدن انقلاب ایران، چشم پوشیده و فعلاً تمام نیروی خود را در ایجاد دو گروه تندرو و میان‌رو و تفرقه افکنی میان این دو، و روشن کردن آتش جنگ داخلی در میان گروه‌ها متمرکز کرده‌اند و احتمالاً طرح‌های وسیعی برای این کار آماده ساخته‌اند.

این حقایق تلخ به ما هشدار می‌دهد که بر میزان بیداری و هوشیاری خود بیفزاییم. باید بدانیم که چون با تمام سرمایه وجود و هستی تاریخی و اجتماعی خود به

میدان آمده‌ایم، اگر خدای ناکرده شکست بخوریم، همه چیز را از دست خواهیم داد، مخصوصاً باید سطح آگاهی خود را در مسائل سیاسی در زمینه حکومت اسلامی افزایش دهیم و از هر چیز که ما را به جدایی می‌کشاند بپرهیزیم و هر رنج و دردی را در این راه تحمل کنیم.

خلأ سیاسی و فکری پس از دوران استبداد

یکی از عیوب بزرگ استبداد، مخصوصاً استبداد طولانی مدت، این است که قدرت‌های ملی را به عنوان عامل مزاحم در تمام قشرهای جامعه، در هم می‌کوبد و از میان بر می‌دارد. لذا با فرو ریختن پایه‌های استبداد، ناگهان خلأ هولناکی از نظر قدرت، هر چند موقت، پیدا می‌شود که شجاع‌ترین عناصر انقلابی را به زحمت می‌اندازد و هوشمندترین اندیشمندان را در فکر فرو می‌برد؛ چراکه استبداد مانند گیاه زهرآگینی است که به تمام درختان اطراف خود می‌پیچد و همه را خشک می‌کند.

گرچه غلبه بر این وضع امکان‌پذیر است، ولی نیاز به گذشتن از دوران بحرانی و خطرناک دارد؛ دورانی که در آن شجاعت و تدبیر توأملاً لازم است. نکته مهم‌تر اینکه خلأ حاصل از فرو ریختن استبداد تنها در درون جامعه و محیط زندگی مردم نیست، بلکه در درون روح افراد نیز نوعی خلأ فکری به وجود می‌آید که خطرش کمتر از خلأ قدرت در جامعه نمی‌باشد.

منظور از خلأ فکری این است که قدرت‌های استبدادی تمام تلاش و کوشش خود را به کار می‌گیرند تا مردم به یک مکتب فکری حرکت آفرینی پای بند نشوند و به آیین حیات بخششی ایمان پیدا نکنند.

برنامه‌های نظام استبدادی برای خلأ فکری و سیاسی

نظامات استبدادی برای رسیدن به این هدف، از چند برنامه بهره می‌گیرند:

۱. ایجاد سانسور در تمام زمینه‌ها به عنوان سدی در برابر حقایق عینی و دور داشتن افکار از آنچه در محیطشان و در جهان می‌گذرد. سانسور سبب می‌شود که اخبار در

مسیر نظام استبدادی تصفیه شوند و هیچ خبر و مطلب حرکت آفرینی در جامعه نشر نگردد؛

۲. یأس آفرینی برای دلسرد ساختن عناصر بیدار و موج افکن، که گاهی از طریق بزرگ جلوه دادن قدرت‌های استبدادی و گاهی از طریق ایجاد نفاق و تفرقه میان مبارزین انجام می‌گیرد؛

۳. عرضهٔ مکتب‌های ساختگی و بی محتوا برای اشباع مغزهای تشنه و آماده؛

۴. وسعت بخشیدن به سرگرمی‌های ناسالم و وسایل آلودگی و فساد برای ویرانگری نیروهای فعال و ازکار انداختن و خنثی کردن انرژی‌های زنده و انقلابی. روشن است که هدف اصلی این سرگرمی‌های تباه‌کننده، در درجهٔ اول جوانان‌اند؛ زیرا هنگامی که این نیروهای فعال جامعه به تباهی کشیده شوند، نظام استبدادی می‌تواند از آیندهٔ کار خود مطمئن باشد و نفس راحتی بکشد. به همین دلیل، دوران رهایی از سانسور و آزاد شدن نیروهای فعال جامعه از اسارت استبداد، از حساس‌ترین دوران‌های زندگی آن جامعه محسوب می‌شود.

نخستین اثر خلاً فکری دوران استبداد، به وجود آمدن حالت پذیرش عجولانه در برابر هر گونه مکتبی است که سریع‌تر و ماهرانه‌تر عرضه و تبلیغ گردد. خطری که از این رهگذر متوجه جامعه‌های از استبداد رسته می‌گردد، برکسی پوشیده نیست. در این هنگام بر همه اندیشمندان مؤمن و انقلابی فرض است پیش از آنکه جنود شیطان عرصه میدان افکار مردم استبداد زده را از اشغال کنند و زنجیر استبداد دیگری جای آن را بگیرد، دست به کار روشنگری شوند و با تشریح اصول آزادی و عدالت و استقلال و ارائهٔ مکتب اصیل فکری و عملی، آنها را از افتادن در دام دیوها رهایی بخشند. این است رسالت بزرگ اندیشمندان راستین در هر انقلاب ضد استبدادی!

بیداری و آگاهی سیاسی

امروز نه تنها صحنهٔ دانشگاه‌ها و محافل علمی و آموزش عالی، صحنهٔ داغ‌ترین مبارزات سیاسی شده، بلکه در کوچه و بازار و حتی پشت‌بام‌ها شعار سیاسی

می دهند، حتی بازی‌ها و سرگرمی‌های کودکان شکل سیاسی به خود گرفته است. بسیاری از ناظران این جریان را دلیل بر آگاهی سیاسی عمومی می‌دانند که در زمان کوتاه و در شکل سریع و انقلابی و فراگیر ظهور کرده است، اما به اعتقاد ما باید میان "بیداری سیاسی" و "آگاهی سیاسی" فرق گذاشت. درست است که عموم مردم کشور ما از نظر سیاسی بیدار شده‌اند و شعاع این بیداری تا اقصی نقاط مملکت و حتی روستاهای کم‌جمعیت و حتی بیرون کشور رخنه کرده، ولی هنوز مردم به اطلاعات بیشتری در مسائل سیاسی نیاز دارند.

توضیح اینکه:

۱. مردم احساس کرده‌اند که مسائل سیاسی جزئی از زندگی آنهاست و بدون مشارکت فعالانه در تعیین سرنوشت سیاسی کشورشان، نابسامانی‌هایشان سامان نمی‌یابد.

۲. مردم درک کرده‌اند ملتی که برای تعیین سرنوشت اجتماع خویش به پا نخیزد، سرنوشتش الزاما به دست دیگران تعیین خواهد شد و پیداست چگونه تعیین می‌شود؛ زیرا بدیهی است که هیچ گروهی در جهان، حتی آنها که خیمه شب‌بازی طرف‌داری از حقوق بشر را به راه انداخته‌اند، چیزی جز حامی و دلسوز و مدافع خدمت‌گذاران به منافع استعماری نیستند.

۳. مردم فهمیده‌اند برای رسیدن به این مقصود، راه دراز و پرنشیب و فرازی در پیش دارند که جز با سخت‌کوشی و حتی با دادن قربانی بسیار به آن نخواهند رسید.

با این همه آیا از چگونگی مکتب‌های مختلف سیاسی جهان و نقاط ضعف و قوت آنها نیز آگاه شده‌اند؟ آیا به چگونگی دامهایی که با تاکتیک‌های خاص سیاسی، برای مکیدن خون ملت‌های ضعیف و به غارت بردن انواع ذخایرشان بر سر راه آنها نهاده‌اند، پی برده‌اند؟ و از همه مهم‌تر، آیا همه صفوف مبارزان ما از اصول حکومت اسلامی و مسائل زیربنایی و روبنایی آن، آگاهی کافی دارند؟ این امور را آگاهی سیاسی می‌نامیم و جامعه ما بیش از هر چیز به ویژه در شرایط و اوضاع موجود، نیاز فوری و قطعی به آن دارد. این همان رسالتی است که روحانیون آگاه و دانشمندان دلسوز و با ایمان، به عهده دارند و در برابر آن مسئول‌اند.

اثر رستاخیزگونه انقلاب

موج احساسات نیرومندی که همه قشرهای جامعه ما را فرا گرفته و حتی گروه‌هایی را که گاهی به غلط و اشتباه در صف مردگان جامعه به شمار می‌آمدند، به حرکت درآورده است، در هر جا خود را به شکلی کاملاً تازه و بی سابقه نشان می‌دهد که همه ناظران داخلی و خارجی را در شگفتی عمیقی فرو برده است؛ رستاخیزی عجیب که نمونه‌ای از قیامت کبری است.

به مصداق «اذا زلزلت الأرض زلزالها»، درست همانند رستاخیز قیامت، لرزه بر همه ارگان‌های اجتماعی افکنده و عظیم‌ترین قدرت‌ها را متزلزل ساخته است. و به مقتضای «و أخرجت الأرض أثقالها» آنچه بالقوه در بطن جامعه از نیروها وجود داشته، بیرون ریخته و همه استعدادها و ذخایر انسانی را که در حال عادی در درون هر جامعه‌ای نهفته و ناپیدا است، آشکار کرده است.

انقلاب آن‌چنان می‌جوشد و می‌خروشد و می‌غرد که همه انسانها را در حیرت عظیمی فرو برده است که «قال الإنسان مالها».

در این قیامت صغری، اسرار نهانی بر ملا شده و حقایقی که سالیان دراز بر اثر خفقان و سانسور شدید مکتوم بود، از پرده برون افتاده و یغماگرانی را که یک عمر بی سر و صدا به غارتگری مشغول بودند، در وحشت عظیمی فرو برده؛ چراکه در و دیوار و حتی زمین‌ها به صدا درآمده‌اند و اخبار نهانی خود را یکی پس از دیگری بازگو می‌کنند که «یومئذ تحدث اخبارها» و به مصداق «یومئذ یصدر الناس أشتاتا لیرو أعمالهم»، مردم گروه‌گروه، روسفیدان و روسیاهان، به صحنه اجتماع گام نهاده‌اند تا نتیجه اعمالی را که گمان می‌کردند برای همیشه از صفحه خاطره‌ها محو و نابود شده، با چشم خود ببینند.

در این میان گروهی به گمان‌رهایی از دادگاه خالق و خلق، فرار را بر قرار ترجیح داده و راهی بلاد بیگانگان شده‌اند؛ همان‌جا که سالیان دراز از آن الهام می‌گرفتند و سر بر فرمانش بودند، اما گویا نمی‌دانند آنها که ذره‌ای کار نیک یا بد کرده‌اند، در این رستاخیز آن را خواهند دید که: «فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة

شرایره».

راستی، قرآن چه زیبا نشانه‌های رستاخیز بزرگ را ترسیم می‌کند و چه عجیب همان نشانه‌ها در این رستاخیز و انقلاب مردمی دیده می‌شود!

پتک‌های کوبنده و صاعقه‌های تکان‌دهنده - چه کوبنده و چه تکان‌دهنده‌ای! به جان قدرت‌های ضد مردمی افتاده که: ﴿القارعة ما القارعة﴾، و به مصداق ﴿یوم یکون الناس کالفراش المبثوث﴾، گروه‌های عظیمی که سالیان دراز در بند و زنجیر بودند، همچون پروانگان به حرکت درآمده‌اند و پیرامون رهبران خود که همچون شمع می‌سوزند تا روشنی دهند، جمع شده‌اند. کوچک و بزرگ، پیر و جوان، شهری و روستایی، همانند همان پروانگان که از دادن جان کمترین وحشتی ندارند، همه جا به حرکت درآمده‌اند.

کوه‌های عظیم قدرت، چنان از هم متلاشی گردیده‌اند که به گفته قرآن مانند پشم‌های زده شده به هر سو پراکنده شده‌اند: ﴿فتکون الجبال کالعهن المنفوش﴾. همگی به پای میزان حساب آمده‌اند، سبک وزنان و سنگین وزنان. به این ترتیب این قیامت صغری، همه علائم و شرایط خود را نشان داده است:

زلزله افتادن در همه نهاد اجتماعی،

شکوفای شدن همه استعداد‌های انقلابی،

وحشت و نگرانی عجیب جنایتکاران،

بیرون افتادن فهرست‌ها و آمارها و اخبار نهانی،

مشخص شدن گروه‌ها و صفوف پاکان و ناپاکان،

متلاشی شدن کوه‌های قدرت‌های ضد مردمی،

و سرانجام فرا رسیدن یوم الحساب و نزدیک شدن روز جزا.

ظهور این نشانه‌های زنده خود دلیل روشنی بر اصالت این انقلاب و عمق رسالت تاریخی این رستاخیز است که ما را - اگر بیدار باشیم و از فرصت‌ها بهره بگیریم - به آینده‌ای روشن و مطمئن نوید می‌دهد.

۵- احساس و بینش

در این میان بازوی پر قدرت احساسات به کمک مجاهدان راستین شتافته و قدرت‌های طاغوتی را بی‌امان در هم کوبیده، آن چنان که خواب و آرام را از آنها گرفته است. ولی هرگز نباید فراموش کنیم که این بازوهای نیرومند باید در اختیار منطق و عقلمان باشد. اگر چنین نباشد، مشکلاتی به بار می‌آورد که هدف‌های نهایی انقلاب را به مخاطره خواهد افکند. به تعبیر رساتر، پشتوانه این بازو باید بسینش عمیق و آگاهی پرمایه باشد تا با حداقل ضایعات، حداکثر نتیجه را بگیریم، تا بر سر دوراهی‌ها، راه صحیح‌تر را انتخاب کنیم، تا از افراط‌کاری‌های زیان‌بار و کندروی‌های مرگ‌آفرین جلوگیری کنیم، تا نقشه‌های دشمن را با آینده‌نگری وسیع بشناسیم و همه را نقش بر آب کنیم، و تا با دیدی جهانی و انقلابی همه رویدادهایی را که با انقلاب ما ارتباط دارد، بررسی کنیم و موضع خود را در برابر همه آنها مشخص سازیم.

علت وحشت از حکومت اسلامی

هنگامی که سخن از ضرورت برقراری حکومت انقلابی و اسلامی است، گفته می‌شود که حکومت اسلامی دیگر چه نوع حکومتی است؟ چه رهاوردها و راه‌حلی برای مشکلات بشریت دارد؟ مسائل زیربنایی‌اش کدام است؟ مسائل روبنایی‌اش چگونه است؟

به کدام یک از ایسم‌های کنونی شبیه یا شبیه‌تر است؟ طرح عملی آن چگونه است و اصولاً جنبه عملی دارد؟

گروهی این سوالات را با شوق و شور، و گروهی با اضطراب و نگرانی مطرح می‌کنند. شاید عده‌ای چنین می‌پندارند که مفهوم حکومت اسلامی قطع پیوند با جهانیان و روی آوردن به انزوای سیاسی، خشونت در همه زمینه‌ها، مبارزه با صنعتی شدن کشور، بستن چاه‌های نفت و سایر ذخایر زیرزمینی به روی مردم دنیا، گذراندن اقلیت‌ها از دم شمشیر، محرومیت زنان از حقوق اجتماعی، حذف دموکراسی از برنامه حکومت و بازگشت به زندگی سنتی قرون وسطی است، آن چنان که دکتر اوئن، وزیر خارجه انگلستان، و همفکرانش در شرق و غرب

پنداشته‌اند.

سه عامل انحرافی چنین پندارهای نادرستی را منطقی جلوه داده است.

۱. ابهام و عدم شناخت

باید اعتراف کنیم که بسیاری از این پرسش‌ها، نگرانی‌ها و سوءظن‌ها، از ابهام مفهوم حکومت اسلامی سرچشمه گرفته‌اند، چرا که تاکنون در مطبوعات بزرگ و در مقیاس جهانی و حتی کشوری این مسئله تبیین نشده است. طبیعی است اگر شب‌ها در تاریکی مطلق از جاده صافی بگذریم، مضطرب و نگرانیم که مبادا پرتگاهی در مسیر باشد؛ در حالی که روزها از پرپیچ و خم‌ترین جاده‌ها می‌گذریم و کمترین نگرانی به خود راه نمی‌دهیم. نخستین مسافران کره ماه با اضطراب و وحشت فراوان وارد این کره اسرارآمیز شدند؛ چرا که احتمال می‌دادند عوامل مرموز و مرگ‌باری در سطح این کره در انتظارشان باشد، اما هنگامی که پیاده شدند و ابهام‌ها برطرف گشت و تقریباً همه چیز را در آنجا عادی دیدند، دیگر اضطراب معنا نداشت.

به نظر ما با روشن شدن خطوط اصلی حکومت اسلامی، چنین نگرانیهایی پایان می‌گیرد.

۲. تبلیغات غرض‌آلود

قسمت دیگری از این نگرانی‌ها، زائیده تبلیغات حساب‌شده، غرض‌آلود، پی‌گیراند و مستمر دشمنان خارجی یا کسانی است که ادامه وضع موجود، امکان غارتگری را در داخل به آنها می‌دهد.

ممکن است برای غربی‌ها چندان عجیب نباشد، ولی برای ما شرقی‌ها، مخصوصاً ما مسلمانان، این منطق بسیار عجیب و حیرت‌زاست که مقامات رسمی آمریکا و انگلستان و آلمان صریحاً و بی‌هیچ‌گونه پرده‌پوشی در حمایت از وضع موجود ایران، چنین استدلال می‌کنند که در صورت دگرگونی این وضع، منافعشان در این منطقه به خطر خواهد افتاد.

گویا ما برای حفظ منافع آنها آفریده شده‌ایم یا اینکه گویی سند رسمی سپرده‌ایم که تا ابد پاسدار منافعشان در منطقه باشیم. در مقابل، چیزی که از آن سخن نیست، منافع، حیثیت، شرف و آزادی ماست.

این تفکر وحشتناک بی‌شک میراث دوران استعمارهای بزرگ است؛ دورانی که چهار نفر هندی برهنه پایه‌های تخت روان نماینده انگلیسی را بر دوش می‌گذاشتند و عرق‌ریزان و نفس‌زنان او را به این طرف و آن طرف می‌بردند؛ در حالی که او پیپ خود را می‌کشید و لبخند می‌زد.

بی‌شک روشن شدن مفهوم حکومت اسلامی به تغییر موضع این گروه هیچ‌گونه کمک نمی‌کند. آنها نه فقط همچنان به سمپاشی‌هایشان برای آفریدن وحشت از حکومت اسلامی ادامه خواهند داد، بلکه از هیچ‌گونه دروغ و تهمت‌ی در این راه نیز مضایقه نخواهند کرد، مگر اینکه هرچند برای یک لحظه، بدانند که غیر از منافع آنها منافع موجودات زنده دیگری نیز در دنیا وجود دارد.

۳. الگوهای غلط

دیگر از عوامل مهم وحشت از حکومت اسلامی ایران، مقایسه با الگوهای غلط دیگری چون حکومت عربستان سعودی، لیبی و حکومت ضیاءالحق، یا مقایسه با حکومت توسعه‌طلب و استبدادی عثمانی در گذشته نزدیک است؛ در حالی که برای همه پژوهشگران عرصه حکومت اسلامی، روشن است که نه فقط هیچ یک از این الگوها صحیح نیست، بلکه فاصله میان حکومت اسلامی ایران با این گونه حکومت‌ها که گاهی به غلط حکومت اسلامی معرفی شده‌اند، از زمین تا آسمان است و زاویه انحرافشان گاه ۱۸۰ درجه بر خلاف آنهاست.

مقایسه نادرست اسلام با مسیحیت

اصولاً ذکر کلمه حکومت در کنار اسلام برای غربی‌ها و پرورش‌یافتگان فرهنگ غرب که مذهب را موضوعی در حاشیه زندگی و منحصر به سلسله آداب و سنن و یا حداکثر توصیه‌های اخلاقی می‌دانند، بسیار عجیب و نازیباست.

علت چنین طرز فکری آن است که غربی‌ها و غرب‌زدگان اسلام را با مسیحیت کنونی مقایسه می‌کنند؛ همان مسیحیتی که دامنهٔ فعالیت خود را آن‌چنان تنگ کرده که اعمال آن به مراسم تولد، ازدواج، مرگ، نیایش روز یک‌شنبه، بخشش گناه و حداکثر توصیه‌های بی‌رنگ اخلاقی خلاصه می‌شود، اما آیین اسلام این‌گونه نیست. در قرآن در زمینهٔ عدالت و مسائل اجتماعی و حقوق بشر، از قبیل آیین دادرسی و اجرای حدود و قصاص، صلح و جنگ، بیت‌المال و نظارت بر درآمدها، انفال و منابع تولید صدها آیه آمده است؛ به گونه‌ای که اگر اسلام از حکومت جدا شود، امری شگفت‌آور به نظر خواهد رسید. آنها که تلاش می‌کنند اسلام را به طور عام از سیاست سازنده و به طور خاص از مساله حکومت دور نگه دارند، گویی روح را از جسم دور می‌سازند. نتیجه این جدایی چیزی جز مرگ نیست.

درست است که اسلام در دوران سیزده سالهٔ مکه حکومتی نداشت، اما قرائن نشان می‌دهند که از همان روزها، بذر حکومت انقلابی را در افکار پیروان خود می‌پاشید و با آموزش و تربیت مداوم و پی‌گیر، آنها را برای تشکیل حکومت در آینده آماده می‌ساخت. به همین دلیل، پس از گذشت دوران آمادگی و فراهم شدن کمترین فضای باز سیاسی که پس از هجرت به مدینه به وجود آمد، آن حضرت نخستین گام را برای تأسیس حکومت برداشت، و حکومت انقلابی اسلام در تمام زمینه‌ها به سرعت شکل گرفت.

تعجب از گروهی است که می‌بینند در فقه اسلامی بیش از پنجاه فصل وجود دارد و در این فصول، به جز چند فصل اول که درباره طهارت و پاکیزگی و عبادات بحث می‌شود، سخن از مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی است با مباحثی مانند نظارت عمومی (امر به معروف و نهی از منکر)، جهاد، آیین قضا و دادرسی، بیع، اجاره، ضمان، غصب، احکام اراضی، انفال، زکات و سایر مسائل حقوقی و اجتماعی و سیاسی.

این افراد به خوبی می‌دانند که پیامبر در دوران ده ساله استقرار در مدینه، حدود هشتاد درگیری مسلحانه با دشمنان آیین اسلام داشت و برای پادشاهان و جباران زمان خود، در نقاط مختلف جهان نامه نوشت و همگی را به تسلیم در برابر آیینش

دعوت کرد. شگفت آور است که آنان با اینکه به خوبی آگاه‌اند حکومت اسلامی در زمان پیامبر بر شبهه جزیره عربستان سایه افکند و حکومتی غیر از آن در آن محیط وجود نداشت، باز می‌گویند آیا اسلام حکومت هم دارد؟ آیا اسلام به پیروان خود اجازه دخالت در سیاست را می‌دهد؟ آن ضرب‌المثل معروف را به یاد آوریم، قصه گو وقتی شام تا بام از عشق سوزان مجنون به معشوقش لیلی سخن گفت، مستمعش می‌پرسد آیا مجنون، مرد بود یا زن؟

حکومت؛ موهبت الهی

بی شک حکومت از دیدگاه اسلام موهبتی الهی است. علت اینکه حکومت را موهبتی الهی می‌دانیم، آن است که مسلمان آگاه، بر اساس اصل توحید، خدا را خالق، مالک و حاکم بر پهنه جهان هستی می‌داند و همان‌گونه که همه مواهب و نعمت‌ها را از ناحیه او می‌داند، حکومت را نیز ودیعه‌ای می‌شمرد که از سوی او به ما داده شده است.

هنگامی که خدا می‌خواست منصب حکومت را به داود پیامبر بدهد، به او چنین گفت:

﴿يا داود انا جعلناك خليفة في الأرض فأحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب﴾^۱ ای داود ما تو را نماینده خود در زمین قرار دادیم در میان مردم بحق دآوری و حکومت کن، خودکامگی را پیش مگیر و از هوی و هوس پیروی مکن؛ زیرا این کار تو را از راه مستقیم خدا منحرف می‌سازد. آنها که راه خدا را گم می‌کنند، عذاب شدیدی به جهت فراموش کردن يوم الحساب دارند.

در این آیه به خوبی این واقعیت منعکس است که حکومت در منطق اسلام، شکل نمایندگی از طرف خداوند دارد و در چهارچوب حق و "سبیل الله" باید قرار گیرد، و هر حاکم خودکامه‌ای غاصب و متجاوز است.

از این تعبیر صریح‌تر، آیات ۴۰ و ۴۱ سوره یوسف است. زمانی که یوسف صدیق به جرم عدم تسلیم در برابر هوس‌های شیطانی طاغوت زمان خود، زندانی شده بود، دو تن از زندانیان بینوا که در سیاه‌چال در انتظار آزادی روزشماری می‌کردند، خواب آزادی خود را دیدند؛ صبحگاهان خواب خود را برای یوسف شرح دادند. او با لحن قاطعی به آنها گفت: ﴿يا صاحبي السجن ؕ أرباب متفرقون خير أم الله الواحد القهار﴾؛ «هم بندگان من، این خدایان پراکنده (و طاغوت‌های خودکامه‌ای که روزگار شما را چنین سیاه کرده‌اند)، بهترند؟ یا خداوند یگانه مسلط بر همه چیز؟» چه آزادی‌ای بهتر از زیر سایه توحید و لوائِ اللهِ واحدِ قهار بودن و بر سر دشمن کوفتن. یوسف (ع) سپس اضافه کرد:

﴿ما تعبدون من دونه الا أسماء سمیتوها﴾؛ «آنچه جز او می‌پرستید، قالب‌هایی بی‌روح و اسم‌های (بی‌مسما) هستند که شما بر آنها نهاده‌اید».

قَدَرِ قَدَرْتِهَا، قَوِي شَوْكَتِهَا وَظِلِّ اللّٰهَها، در برابر قدرت الهی ناچیزند. ﴿ان الحكم الا لله﴾؛ (مگر نمی‌دانید که) حکومت مخصوص خداست؛ «خدایی که جز او خالق و مالکی در پهنه هستی وجود ندارد و حکومت عطیه او به شایستگان است. ﴿امر ان لا تعبدوا الا اياه﴾؛ «او دستور داده، جز او را پرستش نکنید». چه کسی به شما گفته این طاغوت‌ها نمایندگان خدا بر روی زمین‌اند؟ و چه کسی به شما خبر داده خشم آنها خشم خدا، و رضای آنها رضای خداست؟

﴿ذلک الدین القیم﴾؛ «این همان آیین و روش پابرجاست و سنت تغییرناپذیر الهی است».

﴿ولکن اکثر الناس لا یعلمون﴾؛ «اما (چه می‌توان کرد که) اکثر مردم (که در بندند) آگاهی ندارند» و نمی‌دانند که این بت‌سازی‌ها و بت‌پرستی‌ها، سرانجام آنها را در انواع زندان‌های جسمی، روحی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گرفتار خواهد ساخت.

به هر حال، «حکم» چه به معنای حکومت باشد یا قضا و داوری که آن هم از شئون حکومت است، مخصوص خداست. بنابراین از نظر پرورش‌یافتگان مکتب توحید، خالق، مالک و حاکم یکی بیش نیست و او خداست و سررشته هر نوع «حکومت» و

«مالکیتی» باید به او منتهی گردد.

در این مکتب خدا را مالک الملک می دانند و شعارشان این است خداوندا، مالک همه حکومت ها تویی. به هرکس و هر گروه بخواهی (و آنها را شایسته بدانستی)، حکومت را می دهی و از هرکس که بخواهی (و شایسته ندانستی)، حکومت را برمی گیری. مشیت و حکمتت به هر فرد و قومی اقتضا کند، بر طبق آمادگی ها و شایستگی هایشان عزت یا ذلت می بخشی. همه نیکی ها به دست تو است و تویی که بر هر کار قدرت داری.

﴿قل اللهم مالک الملک تؤئی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر﴾. خودکامگان و جبارانی که خود را سایه تو می دانند، غاصبان حکومت اند، نه نمایندگان منصوب از جانب تو. آنها همچون غارتگرانی هستند که در شهر و بیابان اموال مردم را به یغما می برند. آنان دزدان اند، نه مالکانی از برکت فضل و موهبت تو. زیرا اراده تو هیچگاه از حکمتت جدا نیست و در حکمت و عدل تو وجود چنین سایه ها و نمایندگانی، محال است محال.

اکنون باید دید خدا این عطیه را به کدام گروه واگذار کرده است. پیش از پاسخ این سؤال مهم از نظرگاه یک مسلمان، باید بر انواع حکومت های امروز و دیروز به طور وسیع و خلاصه مروری کنیم. در یک بررسی اجمالی می بینیم چهار نوع حکومت بیشتر نداریم.

اقسام حکومت

۱. استبدادی

منظور حکومت استبداد فردی است که حال و وضعیت در گذشته و حال روشن است. در یک جمله کوتاه می توان گفت هر نوع بردگی، بدبختی، سیه روزی و عقب ماندگی دامن گیر نوع بشر شده، از این نوع حکومت مرگ آفرین سرچشمه گرفته است.

۲. دموکراسی مستبد

یعنی همان خودکامه فردی خون خوار و جباری که لباس دموکراسی را در بر می‌کند، عنوان آن را یدک می‌کشد و با تشکیل حزب و مجلس ساختگی، ادای دموکراسی را درمی‌آورد؛ حزب و مجلسی که فهرست مقامات و نمایندگان و رهبران قبل از تشکیل نوشته و آماده می‌شود و بازیگرانش به ترتیب در پشت صحنه لباس به تن می‌کنند و به نوبت آماده ایفای نقش خود در صحنه می‌شوند. پشت صحنه با هم بر سر یک سفره می‌خورند و می‌نوشند و می‌خندند و مسخره می‌کنند، اما روی صحنه یکی خود را موافق و دیگری مخالف، یکی در جناح پیشرو و دیگری در جناح سازنده، یکی هماهنگ‌کننده این جناح و دیگری هماهنگ‌کننده آن جناح می‌داند و جنگ‌های زرگری مضحک برای فریب عوام که دیگر فریب این بازی‌ها را نمی‌خورند، به راه می‌اندازند، حتی گاه برای تکمیل این صحنه با مشت‌های گره شده و قیافه درهم کشیده، به یکدیگر حمله می‌کنند.

این نوع حکومت در تاریخ گذشته وجود نداشت؛ چراکه هم مردم و حتی دیکتاتورها رک و راست بودند و یا شاید به عقلشان نمی‌رسید که می‌توان استبداد را در قالب دموکراسی ارائه داد.

این نوع حکومت پدیده عصر ماست؛ عصر نفاق‌ها، دورویی‌ها و عصر تغییر چهره‌ها. دارای میوه تلخی است که مغز آن به گذشته تعلق دارد و پوستش به امروز. تنها هدفش آن است که تاریخ‌رهایی ملت‌ها و آزادی‌شان را چند روزی به عقب بیندازد و غیر از آن کاری از آن ساخته نیست.

۳. استبدادی گروهی

حکومت استبدادی گروهی یا دیکتاتوری پرولتاریا در گذشته با این محتوا وجود نداشت. این نوع دیکتاتوری فرآورده عصر گسترش ماشینیزم و مخصوص کشورهای کمونیستی بود که طبقه پرولتاریا (کارگر جدید) زمام امور را به دست می‌گرفت و به خواسته‌های خود در تمام زمینه‌ها زیر لوای مارکسیسم تحقیق می‌بخشید. گرچه خود مارکسیست‌ها عنوان دیکتاتوری پرولتاریا را شعار

حکومتشان قرار داده بودند، ولی با صرف نظر از مفاهیمی که زیر این عنوان نهفته، باید دید که آیا طبقه پرولتاریا بر چنین جوامعی حکومت می‌کرد، یا اعضای کمیته مرکزی اعضای حزب و دبیرکل آن، آن هم حزبی که نه فراگیر بود، نه دارای انتخاب آزاد بود و نه رنگ و بویی از دموکراسی داشت؟ خودکامگی و استبداد سران و گردانندگان حکومت، توسل به خشونت و سلب آزادی انسان‌ها در آن بر کسی پنهان نبوده است. آیا به هنگام تنظیم تاریخ و تهیه فهرست حکام و زمامداران، استالین و خروشچف و مائو را جز در ردیف سرسخت‌ترین مستبدان تاریخ که دوران حکومتشان یادآور رنج‌های جانکاه بشر است، می‌توان جای داد؟ درست است که زمامداران در این‌گونه جوامع گام‌های مؤثری در راه تعدیل ثروت برداشتند و در پی پایان دادن به دوران ثروتمندان افسانه‌ای بودند، ولی آیا می‌توان از این حقیقت روشن چشم پوشید که آنها ثروت‌های میلیاردی کشور خود را در راه تحکیم پایه‌های قدرتشان صرف کردند، و هرچه می‌خواستند، انجام دادند، و حق اظهار نظر، نقد و بررسی، اعتصاب و درخواست هرگونه توضیح را از مردم خود می‌گرفتند؟

۴. دموکراسی اصلی

این نوع حکومت که آن را عالی‌ترین و کامل‌ترین نوع حکومت در دنیای امروز می‌دانند و حتی ادعای آن مایه مباهات بسیاری از زمامداران است، تا چه رسد به وجود عینی و خارجی اش، به این معناست که تمام مردم از هر گروه و قشری ظاهراً با آزادی کامل می‌توانند به پای صندوق‌های رأی بروند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و سرنوشت خویش را برای چند سال - تحت ضوابط خاصی - به دست آنها بسپارند. آنها نیز با تبادل نظر و مشورت ظاهراً آزادانه، قوانین و مقرراتی را که بنا به فهم خود حافظ منافع مردم می‌دانند، وضع و مقرر می‌کنند. انتخاب رئیس هیئت اجرایی که او را نخست وزیر یا رئیس جمهور می‌نامند، گاهی به دست نمایندگان و گاهی مستقیماً به دست مردم است.

چهره اصلی حکومت دموکراسی

با وجود تمام امتیازاتی که حکومت دموکراسی دارد، با درنگی در عمق و محصول نهایی آن، برخلاف ظاهر زیبایش، چهره وحشتناکی دارد؛ زیرا:

۱. استثمار گروهی: نخستین محصول حکومت اکثریت‌ها، با توجه به اینکه اقلیت‌ها همیشه محدود و ناچیز نیستند که بتوان در محاسبات گروهی آنها را نادیده گرفت، این است که استثمار دستجمعی را مجاز می‌شمرد و به ۵۱ درصد جمعیت مردم جهان اجازه می‌دهد افکار و مقاصد خود را بر ۴۹ درصد جمعیت تحمیل کنند و برای حفظ منافع اکثریت، منافع گروهی که گاهی یک درصد کمتر از اکثریت هستند، نادیده بگیرند و این آسیب بزرگ تحت عنوان مترقی‌ترین نوع حکومت، بر عدالت و آزادی وارد می‌شود.

۲. تأثیرگذاری اقلیت‌ها بر اکثریت: عیب بزرگ‌تر این نوع حکومت غالباً اقلیت‌ها در چهره اکثریت ظاهر می‌شوند و عقاید خود را بر آنها تحمیل می‌کنند، به این ترتیب که صاحبان زر و زور با تبلیغ مستقیم و غیر مستقیم، اهداف، برنامه‌ها و اشخاص مورد نظر خویش را از طریق رسانه‌ها مانند مطبوعات تجاری، رادیو و تلویزیون، اکثریت را به گونه‌ای شستشوی مغزی می‌کنند و افکار عمومی را به سوی خواسته‌های خود سوق می‌دهند که عملاً حکومتی بر سر کار آید که فقط در مسیر منافع این اقلیت متکاثر (افزون طلبان قدرت و پول) گام بردارد.

به همین دلیل جای تعجب نیست که در کشورهایی که با چنین نظام سیاسی اداره می‌شوند، حکومت‌ها معمولاً نماینده و حافظ منافع بورژواها و سرمایه‌داران بزرگ‌اند؛ هرچند به ظاهر انتخابات آزاد با مشارکت عموم مردم و بدون مداخله کسی در صندوق‌های رأی صورت می‌گیرد. البته اگر اکثریت بتواند نخست این گروه را از تاخت قدرت پایین بکشد، سپس انتخاباتی صورت گیرد، ممکن است اکثریت واقعی بر مقدرات جامعه حاکم شوند، ولی این کار هم سر از دور و تسلسل و محال درمی‌آورد.

۳. شرایط نامساوی: در این نظام حکومتی هرکس در هر شرایطی یک رأی دارد؛ مثلاً یک دانشمند بزرگ، با یک فرد بی سواد کاملاً مساوی است؛ همچنانکه یک سیاستمدار آگاه و ورزیده، با یک فرد بی تجربه، و یک انسان پاک دامن خوش نام با یک دزد آلوده جانی برابر است.

و این نوعی بی عدالتی آشکار است؛ چرا که یکی از این دو می تواند هزاران برابر دیگری سرنوشت ساز باشد. درست است که اگر بخواهیم تفاوت هایی میان افراد قائل شویم، با فقدان معیار و ضابطه روشن روبه رو خواهیم شد، ولی به هر حال نارسایی در طبیعت حکومت دموکراسی مادی غربی نهفته است.

۴. دنباله روی، به جای رهبری: حکومت ها و نمایندگان مجلس در این شیوه حکومتی، حتماً خود را ملزم به رعایت خواسته های اکثریت، بی هیچ قید و شرط، می دانند؛ چرا که برای حال و آینده چشمشان به آنها دوخته است و بدون این دنباله روی موقعیت و قدرشان به خطر خواهد افتاد.

بنابراین در طبیعت این طرز حکومت، مسئله رهبری عملاً جای خود را به دنباله روی سپرده است و مفساد، مظالم، انحرافات و آلودگی های اجتماعی ای که مورد علاقه اکثریت باشد، نه تنها دنبال می شود، بلکه شدت می یابد.

با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که با نهایت تأسف می بینیم که فی المثل پارلمان انگلستان مسئله همجنس گرایی را به عنوان قانون به تصویب می رساند؛ چرا که همجنس گرایان در آنجا یک یا چند نماینده دارند. یا در حکومت آمریکا قوانین اصلاحی علیه دزدان و متجاوزان بسیار کم است؛ چرا که تمام آنها در مجلس نماینده و مدافع سرسخت دارند.

وضع وکلای مجلس در این شیوه حکومت را می توان با وضع وکلای دادگستری این کشورها مقایسه کرد که وکلا به حکم قانون، در برابر گرفتن دستمزد حق دارند وکالت هر شخص متهمی را قبول و از او دفاع کنند، حتی اگر موکل جنایت کارترین فرد باشد، وکیل از تمام نبوغ و قدرت خود استفاده می کند تا او را تبرئه کند.

۵. حکومت اسلامی: پس از بررسی انواع حکومت‌های موجود، نوبت به حکومت اسلامی می‌رسد. این حکومت دارای دو جنبه است که آن را از دیگر حکومت‌ها جدا می‌سازد:

۱. جنبه الهی و خالق‌ی؛ ۲. جنبه مردمی و خلقی.

از جهت اول حکومت ودیعه‌ای الهی تلقی می‌شود و حکام و زمامداران به عنوان نمایندگان خدا باید عمل کنند. در آیات قرآن مجید بارها به این موضوع اشاره شده و حتی پیشوایان بزرگ دین هنگامی که می‌خواستند نماینده‌ای را از طرف خود برای مردم تعیین کنند، می‌گفتند آنها نماینده نمایندگان خدا هستند: «**انهم حجتی علیکم و أنا حجة الله**». مفهوم صریح این موضوع، لزوم رعایت فرمان و دستورهای مالک اصلی حکومت یعنی خدا در همه زمینه‌هاست و حکام و زمامداران باید در همه جا خواست او را - که چیزی جز تأمین سعادت انسان نیست - معیار قرار دهند.

در جهت دوم، اصل آزادی انسان‌ها از هرگونه اسارت، استثمار و بهره‌کشی زیربنا قرار می‌گیرد و از این رو، مشارکت عموم مردم در تعیین سرنوشت خویش بر پایه **﴿و أمرهم شوری بینهم﴾** ضروری است. طبیعت این جنبه دوم، طرد هر نوع خودکامگی و استبداد، خیره‌سری و خود برتری‌بینی، و تحمیل بر دیگران است.

در این نوع حکومت الهی که آنرا حکومت عدل اسلامی می‌نامیم، تأکید بر اصل برادری و اخوت، و آزادی و عدالت، از هر مکتب دیگری بیشتر است و مسائل اعتقادی که روح و روان انسان یعنی بزرگ‌ترین بخش وجود او را در بر گرفته و سالیان دراز از متن برنامه حکومت‌ها حذف شده، در این مکتب به کار گرفته می‌شود و به همین دلیل هیچ یک از عیوب چهارگانه دموکراسی مادی غرب در آن نیست؛ زیرا:

۱. عیب اول دموکراسی غربی (استثمار گروهی) در این طرز حکومت نمی‌تواند وجود داشته باشد.

مردم مسلمان می‌توانند به اتفاق آرا با بهره‌گیری از اصل شورا نظریه اکثریت را محترم بشمرند و ملاک و معیار عمل قرار دهند؛ زیرا اتفاق نظر در مسائل اجرایی یا تطبیق احکام بر جزئیات، در بسیاری موارد امکان‌پذیر نیست و سیره پیامبر اسلام و علمی (ع) و سایر پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می‌دهد که آنها به هنگام مشورت رأی ارجح (نظر اکثریت) را می‌پذیرفتند. با وجود این، باید توجه داشت کسانی که به انتخاب اکثریت این امور را به عهده می‌گیرند، طبق اصل «ودیعۀ الهی بودن حکومت» نمی‌توانند فقط به منافع قوم و گروه معینی توجه کنند و میان بندگان خدا که همه نزد او محترم‌اند، کمترین تفاوتی قائل شوند.

علاوه بر این، آن‌ها با اتکا به ایمان، عدالت و تخصص کافی - چون شرط اصلی در انتخاب این نمایندگان، آن است که مؤمن، عادل و آگاه از مسائل اسلامی و وظایف اجتماعی خود باشند - نمی‌توانند میان انتخاب‌کنندگان خویش و دیگران فرقی بگذارند. از این گذشته، اخوت اسلامی که از مهم‌ترین اصول اساسی این مکتب است، اجازه تضییع حق احدی را نمی‌دهد. صاحبان زر و زور و خودکامگان در این مکتب نقشی ندارند و دست‌نشانندگان آلوده جوامع استبدادی یا دموکراسی مادی، به سرعت برچیده می‌شوند و جای خود را به افرادی که معیارهای انسانی و اسلامی را دارند، می‌دهند؛ (آن‌چنان که در آغاز اسلام فقط با گذشتن چند سال، ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها و ولید بن مغیره‌ها طرد شدند و جای خود را به ابوذرها و سلمان‌ها و عمار یاسرها سپردند.

۲. در حکومت اسلامی اقلیت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند در چهره اکثریت ظاهر شوند؛ زیرا از یک سو در تعلیمات اسلام، زر و زور معیار سنجش شخصیت انسان‌ها نیست و تقوا و پرهیزگاری - و به تعبیر دیگر احساس مسئولیت در برابر خالق و خلق - جای آن را می‌گیرد. از سوی دیگر مبارزه انتخاباتی به شیوه مرسوم در جوامع دموکراسی غربی، در حکومت اسلامی مفهوم ندارد؛ زیرا در آنجا سخن از این است که چگونه باید در دستگاه حکومت نفوذ کنیم و منافع گروهمان را حفظ کنیم، اما در اینجا مسئله مهم برای هر مسلمان این است که چه کسی انتخاب شود که بهتر می‌تواند اصل عدالت و آزادی را برای درباره‌عموم مردم بهتر اجرا کند.

بدیهی است در دایره این طرز تفکر، خبری از آن همه لاف و گزاف‌های انتخاباتی، دروغ‌ها، نیرنگ‌ها، و تسویه حساب‌های حزبی و گروهی که در طرز انتخابات غرب دیده می‌شود، وجود ندارد و استفاده از همه این روش‌ها، ممنوع و نامشروع است. مردم بر اساس تعالیم اسلامی خود به دنبال اشخاص لایق‌تر و شایسته‌تر می‌روند، و با الهام از قرآن مجید که فرموده: ﴿ان الأرض یرثها عبادى الصالحون﴾، در جستجوی بندگان صالح و درستکار خدا خواهند بود.

۳. درست است که به هنگام رأی‌گیری در مشورت‌ها (شورای اسلامی) همه مردم یکسان مشارکت دارند، ولی با توجه به طرز تفکر اسلامی و اینکه حکومت ودیعه‌ای الهی است که باید در آن خیانت نشود، هیچ‌کس به خود اجازه نمی‌دهد که مثلاً برای قیافه و صدا و طرز لباس پوشیدن، و یا تمایلات شخصی خود، فردی را انتخاب کند، آن‌چنان که در انتخابات غربی بسیار دیده می‌شود، بلکه آن‌کس را انتخاب می‌کنند که بهتر می‌توان در سپردن این ودیعه الهی به او اعتماد کرد.

این طرز فکر در انتخابات حکومت اسلامی، مردم را به سوی نظرخواهی از صاحب‌نظران آگاه و آگاهان باایمان سوق می‌دهد تا با اتکا بر تجربیات آنها، بهترین را انتخاب کنند. به همین دلیل مشاهده می‌کنیم که در انقلاب اسلامی ایران مردم در موضع‌گیری‌ها، و انتخابات، بر روی اظهار نظر روحانیت آگاه تکیه فراوان می‌کنند. به این ترتیب در عین برابری و مساوات همه افراد در امر مشورت، حق تقدم‌هایی که از ارزش‌های اسلامی سرچشمه می‌گیرد، برای شایستگان محفوظ می‌ماند و گاه رأی یک فرد شایسته، صدها هزار رأی را به دنبال خود برمی‌انگیزد.

۴. مسئله دنباله‌روی از تمایلات انحرافی و خواسته‌های نادرست و غیر منطقی و نامشروع و به طور کلی دنباله‌روی به هر شکل و به هر صورت آن، در نظام حکومت اسلامی جای نمی‌تواند جایگاهی داشته باشد؛ زیرا مسئولان حکومت طبق تربیت اسلامی، خود را موظف می‌دانند که رهبر و پیشوا باشند، نه مقلد و نه دنباله‌رو، یا تسلیم تمایلات این و آن. آنها با توجه به طبیعت «ودیعه الهی بودن این حکومت»، خود را قبل از هر چیز درگرو فرمان خدا می‌دانند و فرمان او، عدالت در تمام عرصه و در میان همه انسان‌ها بدون هیچ‌گونه امتیاز است که ذیل مفهوم کلمه الناس

(مردم) جمع می‌شوند؛ آن‌چنان که قرآن می‌گوید: ﴿وإذا حكمتم بين الناس أن تحكموا بالعدل... ليقوم الناس بالقسط﴾.

حاکمان اسلامی با الهام از این تعلیمات، وظیفه اصلی خود را اصلاح هر چه بیشتر مفسد می‌دانند: (ان ارید إلاّ الأصلاح ما استطعت). آنها نه تنها تمایلات - احیاناً - نادرست موکلین خود را در نظر نمی‌گیرند، بلکه حتی از ملامت و سرزنش احتمالی آنان در اجرای حق و عدالت نیز پروا ندارند (لا تأخذهم فی الله لومة لائم). به این ترتیب نمایندگان در حکومت اسلامی هیچ‌گاه به این نمی‌اندیشند که ما نماینده فلان گروهیم و باید بر تمایل آنها حتی اگر نامشروع باشد، تکیه کنیم، بلکه چون این کار با عدالت اسلامی ناسازگار است، اگر مرتکب چنین چیزی شوند، از عدالت می‌افتند و خود به خود مقام نمایندگی را از دست می‌دهند.

بنابراین حکومت اسلامی به استثمار و استبداد در اشکال مختلف پایان می‌دهد، آزادی‌های منطقی را برای همه انسان‌ها محترم می‌شمرد و راه را برای پیشرفت به سوی زندگی پاک انسانی آمیخته با حق و عدالت، با مشارکت همه گروه‌ها می‌گشاید؛ حکومتی که تمام خطوطش سرانجام به خداوند می‌پیوندد.

چهار اصل مهم اسلامی

کم نیستند کسانی که حکومت اسلامی را با حکومت استبدادی مقایسه می‌کنند و با این مقایسه، می‌توانند مشکلات فراوانی به بار آورند، و در یکپارچگی و وحدت مردم خلل ایجاد می‌کنند. این حساسیت مولود سال‌ها حکومت خودکامه در بدترین شکل استبدادی است و آثار آن سال‌ها در افکار باقی خواهد ماند، می‌تواند عامل موثری برای پیشگیری از بازگشت به استبداد هم باشد؛ هرچند تیغ تهمت زندگان را هم تیزتر می‌کند و برای آنان زمینه‌ای فراهم می‌سازد تا مردم را از حکومت اسلامی وحشت‌زده کنند، اما به عکس این پندار، در طرح حکومت اسلامی، اگر به درستی اجرا شود، جایی برای استبداد نخواهد بود.

در تبیین این نکته، لازم است ابتدا به بررسی طرح کلی و شکل سیاسی حکومت

اسلامی پردازیم و تجزیه و تحلیل آن را به خوانندگان وامی گذاریم.
در اسلام چهار اصل اساسی وجود دارد که از تلفیق آنها شکل حکومت اسلام روشن می شود. این اصول عبارت اند از:

۱. مشارکت مردم در امور اجتماعی: مشارکت مردم در تمام کارهای اجتماعی که از حکم شورا در آیه ۳۸ سوره شوری و آیه ۱۵۹ سوره عمران گرفته شده است. طبق این اصل هر فرد عاقل و بالغی حق دارد که در انجام کارهای اجتماعی طرف مشورت قرار گیرد و اظهار نظر کند. پیامبر اسلام و جانشینان بزرگش با اینکه معصوم و مصون از خطا و اشتباه بودند، در امور مهم اجتماعی با یارانشان به شور می نشستند و رأی راجح (یعنی اکثریت) را حتی اگر بر خلاف عقیده خودشان بود، می پذیرفتند تا سرمشقی باشد برای همه قرون و اعصار.

۲. مراجعه به اهل خبره: اصل دیگر لزوم مراجعه به اهل خبره است. اگر بخواهیم این تعبیر فقهی را به تعبیر روز تبدیل کنیم، باید بگوییم در تمام کارهای تخصصی، اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دفاعی و صنعتی، باید به آگاهان و مطلعان آن فن مراجعه شود و کسانی که آگاهی ندارند، حق دخالت در امور تخصصی را ندارند و هرگونه دخالتی برای آنها مسئولیت آفرین است.

۳. ولایت فقیه: ولایت فقیه یعنی نظارت مجتهدان و متخصصان مسائل اسلامی. طبق این اصل در هر زمینه برای پی بردن به قوانین اسلام، باید به صاحب نظران مسائل اسلامی مراجعه و از آنان نظرخواهی شود و نظر آنها در این قسمت لازم الاجراست. آنها علاوه بر این، باید بر اجرای صحیح این قوانین نیز نظارت کنند. بدیهی است فقها در آن قسمت از مسائل اجتماعی که تخصص ندارند، نمی توانند مستقلاً اقدامی کنند، بلکه باید آنها با آگاهان این فنون مشترکاً اقدام ورزند و نظر هر کدام در قلمرو تخصصشان معتبر است.

۴. ممنوعیت اختلال در نظام اجتماعی: آخرین اصلی که باید نظام سیاسی حکومت اسلام بر آن تکیه کرد، این است که حفظ نظام جامعه واجب است و هر کاری که منتهی به اختلال نظم اجتماع شود، ممنوع و حرام است و در جهت مقابل آن، هرگاه حفظ نظام اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج متوقف بر امری باشد، آن

امر نیز واجب می‌شود. لذا در مباحث فقه و اصول، برای ابطال بعضی از مسائل فقط به این عنوان که موجب اختلال نظام است، قناعت می‌شود. این می‌رساند که موضوع «اختلال نظام اجتماعی» مورد تأیید هیچ فقیه و دانشمند اسلامی نمی‌تواند باشد.

با توجه به اصولی که در بالا گفته شد، باز می‌گردیم به طرز اجرای نظام سیاسی حکومت اسلامی از نظر پارلمان و دولت.

بر طبق اصل اول، همه مردم حق دارند در امور سیاسی و اجتماعی کشورشان، هم در تصمیم‌گیری و هم در اجرا و چگونگی آن، شرکت کنند. این نکته نیز مسلم است که تمام افراد یک جامعه نمی‌توانند مستقیماً به شور بنشینند. بنابراین تنها راه این است که نمایندگان برای خود انتخاب کنند و وکالت این کار را به آنها بسپارند. تمام افراد عاقل و بالغ حق شرکت در انتخاب این افراد را دارند.

طبق اصل دوم، کسانی که برای شور در مسائل مختلف اجتماعی از سوی مردم انتخاب می‌شوند، علاوه بر پاکی و درستی و امانت‌داری، باید صاحب نظر و مطلع در این گونه مسائل بوده باشند و حتی باید در میان آنها گروهی از متخصصان هر رشته باشد، تا اصل شورای اسلامی به صورت کامل و صحیح انجام گیرد. این هسته اصلی پارلمان را تشکیل می‌دهد.

بر طبق اصل سوم، باید در کنار - و یا در متن این شورا، فرد یا گروهی از صاحب‌نظران مسائل اسلامی باشند تا مصوبات این شورا را بر اساس قوانین اسلامی کنترل و هر چه را که بر خلاف قوانین اسلامی بود، اصلاح و تکمیل کنند. البته با توجه به وسعت، جامعیت و مترقی بودن قوانین اسلام، باور نمی‌توان کرد که هیچ طرح مفید و سودمندی از طرف این شورا (شورای فتوا) «وتو» شود، و فقط در مواردی که طرحی مخالف قطعی با اصول برنامه‌های اسلامی داشته باشد و قابل تعدیل و اصلاح هم نباشد، آن طرح کنار گذاشته خواهد شد و بدون شک این امر به سود جامعه اسلامی است.

بر طبق اصل چهارم باید تمام امور کشور از نظر تصمیم‌گیری در یک نقطه و در یک واحد به نام مجلس مشورتی یا هر نام دیگر، متمرکز گردد؛ زیرا تشکیل گروه‌های

مختلف و تصمیم‌گیری‌های متفاوت، قطعاً موجب از میان رفتن اصل تمرکز، ضعف جامعه اسلامی و اختلال و هرج و مرج نظام است.

همچنین با اینکه همه فقها و مجتهدان در حال عادی حق دارند مستقیماً در امور جامعه اسلامی دخالت کنند، به هنگام تشکیل حکومت باید آرا و نظریات آنها نیز در یک جایی به نام شورای فتوا تمرکز یابد؛ زیرا دخالت همه به صورت مستقیم پس از تشکیل حکومت اسلامی، بدون شک موجب هرج و مرج و اختلال نظام خواهد شد. این در زمینه تشکیل پارلمان.

در تشکیل دولت و انتخاب فردی به عنوان رئیس دولت نیز چهار اصل فوق، حاکم است. طبق اصل اول همه مردم می‌توانند به طور مستقیم - همان‌گونه که در انتخاب رئیس جمهور معمول است - و یا به طور غیر مستقیم و از طریق نمایندگان خود - همان‌گونه که در انتخاب نخست وزیر رایج است - در انتخاب رئیس دولت دخالت کنند، به این صورت که چند نفر از کسانی که از تمام جهات شایستگی دارند، از طرف صاحب نظران به عنوان کاندیدا به جامعه معرفی می‌شوند تا مردم درباره آنها اظهار نظر کنند. البته کاندیداها باید هم بینش، آگاهی و مدیریت کافی برای اداره چنین منصبی داشته باشند و هم دارای عدالت، پاکی و تقوا باشند؛ یعنی اصل جزویت باید در مورد آنها کاملاً احراز گردد؛ اگر این افراد در میان مجتهدان و آگاهان مسائل اسلامی وجود داشته باشند، اصل سوم نیز خود به خود حاصل است. در غیر این صورت باید از میان گروه‌های دیگر که شایستگی کافی دارند، انتخاب شوند، ولی در مسائل کلی باید با نظر شورای فقهای اسلامی کار کنند تا در هیچ امری اقدامی برخلاف منافع جامعه و مقررات اسلامی صورت نگیرد.

بدیهی است شورای فقها نیز حق ندارند هیچ‌گونه استبدادی به خرج دهند و یا در مسائلی که از حوزه تخصص آنها بیرون است، بدون جلب نظر آگاهان و کارشناسان قدمی بردارند.

نتیجه‌گیری:

از آنچه گفتیم، چنین نتیجه می‌گیریم:

۱. نظام سیاسی حکومت اسلامی نظام کاملاً دموکراسی است، ولی نه همچون دموکراسی غربی که تبلیغات دروغین در انتخاباتش راه داشته باشد و یا گروه‌ها بتوانند افکار مردم را منحرف سازند. در این نظام نمایندگان به جای حفظ منافع گروه اجتماعی خود، درگرو حفظ منافع همه افراد اجتماع‌اند و به فکر همه گروه‌ها.
۲. در این نظام به خلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند، فقط با مردم معامله صغیر و محجور نمی‌شود، بلکه آرای مردم سنگ نخستین زیربنای آن را تشکیل می‌دهد.
۳. هیچ گروهی حتی فقها حق ندارند استبداد به خرج دهند و باید همه کارهای اجتماعی را با تشریک مساعی عموم افراد جامعه به مرحله عمل درآورند.
۴. هیچ کس مقام ثابت، ابدی و نسل در نسل در چنین حکومتی نخواهد داشت.
۵. همه مناصب در آن بر طبق شایستگی‌ها، و پاکی و درست‌ی تقسیم می‌شود و اصل و نسب و گروه‌بندی اجتماعی و زدوبندها در آن تأثیر ندارد.

چند نکته مهم، چند هشدار:

۱. ضرورت هوشیاری در مرحله پس از پیروزی

ریشه‌کن ساختن یک نظام فرسوده دیکتاتوری ریشه داری که فرا رسیدن تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌اش را با جان بخشیدن به صحنه‌های افسانه‌ای هزار و یک شب در خفقان و رعب شدید و در برابر ملتی فقیر و محروم جشن گرفت، کار آسانی نبود، ولی این مرحله «ویرانگری» را با تمام مشکلاتش به لطف خداوند و با اتحاد و همبستگی بی نظیری که آیندگان عظمتش را آیندگان بهتر از امروز درک خواهند کرد، تقریباً پشت سر گذاشته‌ایم. با این همه تازه آغاز کار است و مرحله فوق‌العاده پیچیده، شکننده و طبعاً خطرناک تجدید این بنای فرسوده را در پیش داریم و تا پیروزی نهایی هنوز فاصله زیادی در پیش است.

در مرحله نخست، چون مرحله نفی بود، برخورد افکار، سلیقه‌ها و منافع گروه‌ها با یکدیگر احساس نمی‌شد، ولی در مرحله دوم که مرحله اثبات است، مسئله تضاد منافع و تضاد افکاری است که سال‌ها در زنجیر بودند و اکنون رهایی یافته‌اند، و اگر نتوانیم بر آن پیروز شویم، بیم آن می‌رود که ثمرات نهایی انقلاب را از دست

بدهیم؛ زیرا در تاریخ گذشته و معاصر، انقلابهایی را سراغ داریم که مرحله ویرانگری را به خوبی پشت سر گذاشتند، اما وقتی که نوبت بازسازی رسید، گرفتار چنان تشتت و پراکندگی شدند که همه نتایج انقلابشان بر باد رفت. شک نیست که در مرحله نفی، احساسات پر شور و داغ بزرگ‌ترین سرمایه است، اما هنگامی که به مرحله اثبات رسیدیم، عقل، هوش، درایت، رشد فکری، ایمان، اخلاص، فداکاری و از خودگذشتگی بیش از هر چیز لازم است.

۲. حفظ وحدت بین همه گروه‌ها

از ضروری‌ترین مسائل در این مرحله آن است که گروه‌ها یکدیگر را درست درک کنند و از آنچه مایه سوء تفاهم است، بپرهیزند. متأسفانه گروه‌های اجتماعی ما به دلیل اینکه سال‌ها بر اثر تبلیغات و تلقینات استعمار از هم دور مانده‌اند، بسیار کم یکدیگر را درک می‌کنند؛ مثلاً ایرادهای بعضی از نویسندگان روشنفکر درباره چگونگی سازماندهی حکومت اسلامی، نشان می‌دهد که تا چه اندازه این نوع حکومت برای آنها ناشناخته مانده است. برای نمونه، گاهی می‌گویند: ما نیروی ایمان مذهبی را برای نابود کردن نظام استبدادی لازم داشتیم و از آن بهره‌ها گرفتیم، ولی اکنون در مرحله بازسازی باید تنها به ملیت ایرانی منهای مذهب بیندیشیم. ولی اینها فراموش کرده‌اند که ملت ما از تیره‌های بسیار مختلفی مانند ترک، فارس، عرب، کرد، ترکمن و بلوچ، با زبان‌های مختلف و حتی با اوضاع جغرافیایی کاملاً متفاوت تشکیل یافته که حلقه اتصالشان، تنها حلقه فولادین مذهب اسلام است که تقریباً ۹۵ درصد مردم کشور ما به آن پایبنداند و اگر ملیت ایرانی را از این مذهب جدا سازیم، سخت آسیب‌پذیر خواهد بود و به امر ذهنی و قراردادی شبیه‌تر می‌شود تا به واقعیت عینی. بگذارید این عامل وحدت خود را در متن رژیم حکومت خویش جای دهیم تا از تمامیت و وحدت کشور ما پاسداری کند. صریح‌تر بگویم: اگر نام کشور اسلامی بر این مملکت نباشد، کسانی که بخواهند به هنگام خطر خون خود را نثار کنند، به مراتب کمتر از امروز خواهند بود. چگونه راضی می‌شوید چنین پشتوانه عظیم معنوی‌ای را از دست بدهید؟

پشتوانه‌ای که قیام امروز ما، همچون بقای فردایش، در گرو آن است. شاید گمان می‌کنید حکومت اسلامی جلو آزادی شما را خواهد گرفت. هرگز چنین نیست. من هنگامی که بعضی از این مخالف‌خوانی‌ها را می‌بینم، به یاد قوم موسی و بنی اسرائیل می‌افتم. که وقتی به یاری خدا از دریا گذشتند و از چنگال فرعون و لشکر خون‌خوارش رهایی یافتند، چندی نگذشته بود که به مخالفت با موسی برخاستند. در سرزمین اسلامی ایران سالیان دراز گروه برجسته‌ای از اندیشمندان و فرزندان برای به زانو درآوردن رژیم استبدادی به میدان آمدند، اما چون توده مردم با آنها نبودند، کاری از پیش نبردند، یا در سیاه‌چال‌ها پوسیدند و یا به دست دژخیمان با وضع اسف‌باری به شهادت رسیدند، ولی هنگامی که ایمان و وجدان مذهبی توده مردم به یاری طلبیده شد، نظام جبار با سرعت باورنکردنی عقب‌نشینی کرد، زندانیان نجات یافتند و قلم‌های ما و شما آزاد شد و روشنایی صبح همه جا تابیدن گرفت.

۳. انحصاری نبودن حکومت اسلامی

سوء تفاهم دیگر این است که برخی گمان کرده‌اند اگر حکومت اسلامی پدید آید، در انحصار روحانیون خواهد بود؛ در حالی که رهبر انقلاب اسلامی آیت‌الله العظمی خمینی صریحاً اعلام کرد که هیچ مقام دولتی دیگر را نمی‌پذیرد و سایر مراجع روحانی نیز همین‌گونه بوده‌اند. البته ممکن است در دولت یا مجلس بعضی از روحانیون باشند، چراکه آنها نیز از مردم این کشورند، ولی هرگز حکومت، حکومت روحانیون نخواهد بود، بلکه حکومتی خواهد بود که برای همه قشرهاست و خط مشی آن هم خط مشی‌ای اسلامی است، آن هم به این جهت که خواست اکثر قاطع کشور ما حکومت اسلامی بوده است.

یکی از اصول اساسی کشورداری اسلامی که در موارد متعددی از عهدنامه مالک اشتر منعکس است، این است که هر کاری باید به کاردان سپرده شود و به تعبیر فقهی، «در هر موضوع تشخیص اهل خبره، ملاک عمل است». این خود نشان می‌دهد که استفاده از کارشناسان و کاردان‌ها در نظام حکومت اسلامی از

ضروری ترین کارهاست که هیچ فقیه و مرجعی نمی تواند از آن سر باز زند. چقدر تأسف آور است که بعضی ولایت فقیه را با حکومت دیکتاتوری شاه مقایسه کرده اند؛ در حالی که هرگز به آن شباهتی ندارد. ولایت فقیه، ناظر بر اسلامی بودن قوانین و طرز اجرای صحیح آنهاست و نه غیر آن.

۴. تفکیک ناپذیری سیاست از روحانیت

از همه عجیب تر، زمزمه تفکیک سیاست از روحانیت است که بعضی از نویسندگان با سابقه مطرح کرده اند و این همان تز استبداد سیاه است که با تمام قدرت از آن جانب داری می کرد. استدلال آنان این است که «شایسته مقام روحانیت آن است که خود را به سیاست آلوده نکند» و این متاع ناپایدار و جیفه دنیای فانی را به دیگران واگذارد»، غافل از اینکه اگر دخالت روحانیت در سیاست نبود، اصولاً انقلابی به این وسعت و عظمت وجود نداشت. این همان تفکری است که دشمنان انقلاب ما می خواهند. از آنان می پرسیم: چرا به یک سوء تفاهم درباره دوست، از دشمن پیروی می کنید؟

اهمیت امور قضایی

در حکومت اسلامی، قضات علاوه بر آگاهی از مسائل اسلامی، در حد صاحب نظر، و دارا بودن عدالت به مفهومی که گذشت، باید طبق آیین دادرسی اسلام که جزئیاتش در کتب فقهی آمده است، در میان طرفین دعوا داوری کنند؛ از جمله باید مساوات و عدالت میان آن دو - حتی اگر رئیس دولت اسلامی در برابر فرد عادی قرار گیرد - در تمام جهات، حتی در کلام، سلام، احترام و نگاه کردن به آنها را در دادگاه رعایت کند، تا چه رسد به مسائل حقوقی.

برای آنکه حکومت اسلامی از چنین قضاتی بهره مند گردد، لازم است دقت فراوانی در انتخاب قضات صورت گیرد.

همچنین برای سرعت در دادرسی باید از وضع قوانین و مقررات دست و پاگیر و اتلاف کننده وقت پرهیز شود.

در حکومت اسلامی باید دقت فراوانی در انتخاب قضات صورت گیرد.

تفاوت ارتش حکومت اسلامی با حکومت‌های دیگر

ارتش در حکومت اسلامی، نه همچون کشورهای امپریالیستی غرب و شرق در خدمت مقاصد توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه به حقوق دیگران و غارت سرمایه‌های آنهاست و نه همچون بسیاری از کشورهای جهان سوم در خدمت استبداد، حفظ پایه‌های قدرت دیکتاتورها، سلب آزادی‌ها و کوبیدن هر نوع جنبش ملی و مردمی، و نه حافظ منافع بیگانگان و ابرقدرت‌هاست. هدف ارتش در حکومت اسلامی، منحصرراً پاسداری از مرزها و استقلال و منافع و موجودیت کشور اسلامی است. پس پندارهای نادرست بعضی که خیال می‌کنند ارتش در نظام حکومت اسلامی از هم متلاشی می‌شود، درست نیست، بلکه این حکومت ارتشی نیرومند و قوی خواهد داشت و ارتشی مجهز به آخرین و قوی‌ترین سلاح‌ها و دارای همه امکانات و قدرت‌های مادی و معنوی.

با الهام از قرآن مجید که فرموده: ﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾، هدف آن از قدرت تسلیحات و افزایش آگاهی رزمی و ورزیدگی جنگی سربازان، چیزی جز این نیست که دشمنان خدا و مردم را بترساند و آنان را بر جای خود بنشانند. بازدارنده باشد، نه مهاجم. آزادی‌بخش باشد، نه متجاوز. گلوله‌هایش به سینه دشمن فرو رود، نه دوست. پاسدار منافع خویش باشد، نه بیگانه. و سرانجام، ارتشی باشد در کنار مردم و دوش به دوش آنها، نه رویاروی آنها. البته بر طبق تعلیمات اسلام، هنگام بروز خطر جدی تمام افراد مسلمان، اعم از مرد و زن، پیر و جوان، موظف‌اند اسلحه به دست گیرند و از مرزهای اسلام دفاع کنند. در آن زمان همه سربازند و به همین دلیل امروز آشنایی با انواع سلاح‌ها و مهارت کافی در طرز کاربرد آنها برای همه ضرورت دارد و مردم مسلمان به عنوان «مقدمه واجب» که یک اصل اساسی در اصول فقه اسلامی است، پیشاپیش باید در این زمینه آموزش کافی ببینند و به آمادگی لازم دست یابند.

آموزش و پرورش و فرهنگ

در حکومت اسلامی درهای علم و دانش، در تمام مراحل و سطوح، به روی همه مردان و زنان گشوده است و هیچ قید و شرطی ندارد، جز اینکه باید محیط تحصیل از هر نظر پاک باشد و دختران و پسران بتوانند در محیطی سالم و پاک از هرگونه آلودگی اخلاقی، با رعایت موازین اسلامی به تحصیل پردازند.

شاید تعجب آور باشد که بگوییم تحصیل کردن در تمام رشته‌های علمی، اعم از طب، کشاورزی، اقتصاد، حقوق سیاسی و اجتماعی و تخصص یافتن در تمام صنایع مورد نیاز جامعه اسلامی، فریضه حتمی و واجب کفایی است. به عبارت دیگر، بر جوانان واجب است که تا سر حد خودکفایی کامل در تمام این رشته‌ها سرمایه‌گذاری فکری کنند و از مغزهای وارداتی بی‌نیاز شوند. در غیر این صورت در پیشگاه خدا و اسلام مسئولیت دارند و در این زمینه فقهای اسلام اتفاق نظر دارند. بر این اساس جوانان می‌توانند بر این امر تکیه کنند که تحصیل آنان عبادتی بزرگ، فریضه‌ای الهی و مسئولیتی مذهبی است.

اسلام در آیات مختلف قرآن، مسلمانان را از وابستگی به دیگران بازداشته است و پیامبر اسلام صریحاً به آنها که طفیلی‌گرایی را برای خود پذیرفته‌اند، لعن فرموده و آنها را دور از رحمت خدا شمرده است.

اسلام به مغزهای متفکری که برای اندوختن ثروت بیشتر، برادران مسلمان خود را رها کرده، و راهی دیار بیگانه شده‌اند، شدیداً اخطار می‌کند که آنها مسلمان واقعی نیستند؛ چون مسلمان واقعی کسی است که هر صبحگاهان به مشکلات جامعه اسلامی بیندیشد، نه فقط به منافع شخصی و ثروت خویش.

در حکومت اسلامی نه فقط تحصیل کردن بر همه واجب است و برنامه تحصیلات اجباری به دقت اجرا می‌شود، بلکه تعلیم دادن را نیز بر تمام آنها که قدرت تعلیم دارند، چنانچه جامعه به معلم نیازمند باشد، واجب می‌شمرد و فقهای ما همواره به آیه نفرأ از قرآن، احادیث اسلامی، و قاعده فقهی «لزوم حفظ نظام» در این زمینه

استدلال کرده‌اند.

در حکومت اسلامی ثروت‌های عظیم کشور باید صرف توسعه دانشگاه‌ها و مدارس شود تا احتمال قبولی در کنکور دانشگاه فی‌المثل مانند احتمال قبولی در قرعه‌کشی بخت آزمایی و برنده شدن یک اتومبیل پر از اسکناس نباشد. بیت‌المال اسلامی اجازه نمی‌دهد که سرمایه‌های عظیم در راه جشن‌های وقیح و رسوایی به نام «جشن هنر» مصرف شود، اما از سیصد هزار شرکت‌کننده در کنکور دانشگاه، فقط سی هزار تن به درون این دژ افسانه‌ای راه یابند و بقیه سرگردان شوند یا راهی دیار بیگانه.

حکومت اسلامی وظیفه دارد مقدمات این واجب دینی یعنی تحصیل در تمام سطوح و مراحل مورد نیاز جامعه را، برای همه افرادی که توانایی مالی نداشته باشند، از بیت‌المال تهیه کند و هرگز مسابقه تسلیحاتی کمرشکن را تحمل نمی‌کند؛ هرچند خوشایند قدرت‌های بزرگ اسلحه‌فروش جهان نباشد.

مورخان معروف نوشته‌اند پیامبر اسلام برای آزاد ساختن اسیران جنگی بدر، بعضی را ملزم به پرداختن پولی کرد و بعضی را به دادن مقداری اسلحه، اما به آنها که سواد داشتند، دستور داد هر اسیر به ده کودک مسلمان، خواندن و نوشتن بیاموزند تا آزاد شوند؛ یعنی سلاح دانش، برتر از پول و اسلحه است.

دورنمای اقتصادی در حکومت اسلامی

در تفکر اسلامی که همه امتیازات نژادی، زبانی و منطقه‌ای الغا شده و امتیاز انسان‌ها تنها به ایمان، تقوا، پاکی و درستی آنهاست، جغرافیای اقتصادی کنونی جهان که بر پایه کشورهای پیشرفته، در حال رشد، و عقب مانده و فقیر استوار است، کاملاً محکوم است این گروه‌بندی غیر منطقی و ظالمانه محسوب می‌شود. برای حکومت اسلامی دنیایی یکپارچه با روح تعاون، برادری، برابری و عدالت اجتماعی در بهره‌گیری از مواهب پروردگار مطرح است، نه فقط حفظ منافع یک کشور؛ هرچند به قیمت اسارت، بدبختی و سیه‌روزی دیگران تمام شود؛ آن‌چنان که سران بزرگ غرب از آن سخن می‌گویند. این موضوع حتی در داخل یک جامعه

نیز صدق می‌کند؛ یعنی اسلام به هیچ وجه نمی‌پذیرد که گروه «شمال‌نشینان» یک شهر دارای مرفه‌ترین زندگی‌ها باشند و گروه «جنوب‌نشینان» در بدترین شرایط زندگی کنند و با انواع محرومیت‌ها دست به‌گریبان باشند.

اسلام هرگز بر این موضوع صحه نمی‌گذارد که همت دولت‌ها نیز در درجه اول فقط راضی نگهداشتن طبقات مرفه و تأمین امکانات رفاهی، آموزشی و درمانی آنها باشد و اگر چیزی باقی ماند، به گروه‌های دیگر جامعه بخشند. پیامبر ما می‌گوید مسلمانان همانند دندان‌های شانه مساوی‌اند، خون آنها هم‌رنگ است و هیچ مزیتی جز به تقوا بر یکدیگر ندارند.

در اقتصاد اسلامی رفع نیازهای اصیل و طبیعی و واقعی جامعه مطرح است؛ به طوری که به خودکفایی جامعه اسلامی بیانجامد و رفع این نیازها نباید وابستگی و اسارت و طفیلی‌گری را به دنبال آورد که سخت‌منفور و مذموم است.

در مکتب اقتصادی اسلام، به عکس کمونیزم، انسان حاکم و دستگاه‌های تولیدی ابزاری در دست انسانهاست. به همین دلیل اسلام مسائل اقتصادی را به خدمت انسان می‌گمارد، نه انسان را به خدمت آن. انسان در این مکتب، مجموعه‌ای از خواست‌های معنوی، مادی، عقلانی و عاطفی است و هرگز به انسان تنها از بُعد مادی همچون سرمایه‌داران غربی و سوسیالیست‌های شرقی نمی‌نگرد. به همین دلیل حقوق بشر در این مکتب، مانند مکتب‌های مادی غرب، بازیچه اقتصاد مادی شکوفاتر نیست و آبادی کشور اسلامی را به قیمت ویران شدن سایر کشورها- آن‌چنان که دکتر اوئن‌ها فکر می‌کنند- نمی‌پذیرد.

اسلام با توجه به روح توحید که اساسی‌ترین پایه این آیین است، به تمام جامعه انسانی به عنوان یک واحد و یک بدن می‌نگرد که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اعضا در برابر آن بی تفاوت نخواهند بود، حتی وجود یک گرسنه در دور افتاده‌ترین نقاط جهان، برای مسلمان مسئولیت‌انگیز است.

شک نیست که اسلام برای مالکیت فردی احترام قائل است، ولی برای آن، به گونه‌ای حدود و شرایطی تعیین می‌کند که جلو تراکم ثروت گرفته شود و جامعه به دو قطب ثروتمند و فقیر تبدیل نگردد. در نظام اقتصادی اسلام، نظام بانک‌داری

کنونی که بر اساس استثمار و بهره‌کشی از طبقات کم‌درآمد قرار دارد، دگرگون و اصلاح خواهد شد و نظامی عادلانه جانشین آن می‌گردد.

ویژگی‌های اقتصاد اسلامی

از آنجا که گردش اقتصاد سالم جامعه، همچون گردش خون سالم در بدن انسان، اثر حیاتی در تمام دستگاه‌ها دارد، اسلام اولویت خاصی برای مسائل اقتصادی قائل شده است. برای آشنایی با الفبای اقتصادی اسلام باید توجه کنیم که چهار اصل، اقتصاد اسلامی را از سایر مکتب‌ها جدا می‌کند.

۱. مالکیت خدا

در اسلام، مالکیت نه از آن فرد است، نه دولت و نه جامعه، بلکه از آن خداست و همه انسان‌ها به عنوان نمایندگان خدا در اموال و ثروت‌ها مداخله و تصرف می‌کنند. قرآن می‌گوید: ﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾^۱ به همین دلیل هر مسلمانی موظف است در هر چیزی برای رعایت امانت، فرمان‌های الهی را در نظر بگیرد. این طرز تفکر، اثر عمیقی در طرز رفتار او در زمینه اموال و ثروت‌ها می‌گذارد.

۲. اقتصاد وسیله است، نه هدف

در نظام اقتصادی اسلام به امکانات مادی به عنوان وسیله‌ای برای زندگی آبرومندانه نگاه می‌شود و این زندگی نیز به نوبه خود وسیله تحصیل کمالات انسانی و نزدیکی به خداست. نگرستن به مال و ثروت به عنوان یک وسیله، بینایی خاصی در همه مسائل به انسان می‌بخشد و عملاً مقدار اموال شخصی را به نیازمندی‌های معقول محدود می‌کند. این در حالی است که نگرستن به آن، به عنوان یک هدف، چنان چشم عقل را از کار می‌اندازد که او را به مسابقه احمقانه جمع ثروت بدون توجه به بیهودگی این تلاش ظالمانه می‌کشاند. پیشوای بزرگ اسلام علی (ع) در

۱. سوره حدید، آیه ۷.

گفتار کوتاه و پر معنای خود به این حقیقت اشاره کرده و فرموده: «من أبصر بها بصرته و من أبصر اليها أعمته»^۱.

۳. کنترل درآمد و مصرف

نظام اقتصادی اسلام نه همانند سرمایه‌داری، درآمد اقتصادی را از هر طریق و یا هر شرایطی می‌پذیرد و نه همانند سوسیالیسم اجازه می‌دهد افراد در همان درآمد محدودشان هر کار که خواستند بکنند، بلکه به مقتضای ﴿تَسْلُنَ يَوْمَهُدَّ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۲ و حدیث معروف پیامبر «يسئل يوم القيامة عن ماله من أين اكتسبه و فيما أنفقه» درآمد و مصرف را هر دو سخت کنترل می‌کند.

در نظام اقتصاد اسلامی نه تنها مسئله از کجا آورده‌ای به صورت صحیح و جدی - نه شوخی و بازیچه همچون امروز- اجرا می‌شود، بلکه علاوه بر این، قانونی به عنوان در کجا مصرف کرده‌ای نیز در کنار آن هست؛ چراکه یک مسلمان حق ندارد اموال خود را هرگونه که خواست، بیهوده مصرف کند.

۴. مبارزه با ثروت اندوزی

در نظام اقتصادی اسلام هیچ‌گاه جامعه بین دو قطب ثروتمند و فقیر تقسیم نخواهد شد و این مسئله از طریق به کارگیری قوانین مختلف اسلامی در زمینه احتکار، ربا، کنز، اجرای کامل مالیات‌های اسلامی و کمک گرفتن از مسابانی معنوی و مذهبی تحقق می‌یابد. همچنین حکومت اسلامی اختیارات وسیعی در تمام زمینه‌ها از جمله کنترل ثروت دارد که به هنگام لزوم برای حفظ نظام جامعه می‌تواند از آن استفاده کند. اصولاً اقتصاد اسلامی چون با ایمان به خدا و مسائل اخلاقی و عاطفی آمیخته است، رنگ دیگری دارد.

در این مکتب طبق اصل «کفاف و عفاف» (درآمد به اندازه کفایت و نیاز)، همه خواهان زندگی آبرومندانه‌اند و نه بیشتر، و آزمندی‌هایی که سبب می‌شود یک انسان

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

۲. سوره ناکثر، آیه ۸.

میلیاردها ثروت را یدک بکشد و در هر گوشه و کنار کشور مالک زمین‌ها و کاخ‌ها گردد، کاری جنون‌آمیز و غیر انسانی محسوب می‌گردد. در قرآن مجید بعضی از این گونه افراد به بیماران شکم‌کنده و مصروعی تشبیه شده‌اند که قادر به کنترل خویشتن نیستند.

تشکیلات بیت‌المال در نظام حکومت اسلامی، و اموال بخش عمومی، و خصوصی، و اقسام مالیات‌ها و اختیاراتی که حکومت برای وضع مالیات‌های فوق‌العاده در مواقع ضروری دارد نیز بحث‌های جداگانه‌ای است که شرح این مباحث از حوصله این مجال کوتاه خارج است.

صنعت و تکنولوژی

هیچ چیز مضحک‌تر از این نیست که کسی بگوید اسلام مخالف صنعتی شدن و مدرنیزه کردن زندگی است. در کجای قرآن و تعلیمات اسلام از چنین موضوعی نهی شده؟ کدام عالم و مرجع دینی در زندگی خود از انواع صنایع استفاده نمی‌کند؟ کدام متفکر مذهبی است که مخالف تحصیل فرزند یا برادرش در صنایع مدرن است؟ چه کسی کشاورزی مکانیزه، آبیاری به اسلوب جدید، استفاده از آخرین و جدیدترین ابزار پزشکی را تحریم کرده؟ مگر این بیمارستان‌ها و درمانگاه‌هایی که به دست گروهی از مذهبی‌ها و روحانیون ساخته شده، مجهز به مدرن‌ترین وسایل پزشکی نیست؟

غربی‌هایی که این چنین فکر می‌کنند گویا تاریخ صنایع خود را فراموش کرده‌اند که علوم و صنایع پیشرفته امروزشان مدیون پیشرفت‌های علمی و صنعتی دیروز دانشمندان اسلام است و به گفته دکتر میرهوف، خاورشناس معروف و همشهری محترم آقای دکتر اوئن، «با ترجمه کتب دانشمندان اسلام، علوم شرق مانند باران رحمت بر خاک خشک اروپای قرون وسطا بارید و آن را حاصل‌خیز و بارور ساخت».

بنابراین شک نیست که جامعه اسلامی باید از مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین صنایع بهره‌گیرد، حتی اگر بنیان‌گذارانش دیگران باشند، جامعه اسلامی نباید ننگ و

سرشکستگی عقب ماندگی صنعتی را بر خود هموار سازد که: ﴿العزّة لله و لرسوله و للمومنین﴾. ولی در اینجا حکومت اسلامی بر دو اصل اساسی تکیه می‌کند:

اصل نخست اینکه استفاده از صنایع دیگران نباید به بهای قرار گرفتن در حوزه استعمار آنها تمام شود که توسعه صنعتی، چیزی است و استعمار صنعتی، چیز دیگر. در حکومت اسلامی اولی مطرح است، نه دومی.

تحمیل یک مشّت کارشناس خارجی با حقوق‌های گزاف و سرسام آور بر بیت‌المال مسلمین، در مواردی که وجودشان غیر ضروری است، نه عاقلانه و شرافتمندانه، نه لازمه صنعتی شدن، و نه حکومت اسلامی آن را تحمل می‌کند.

اصل دوم اینکه پایه‌های حکومت اسلامی بر «سادگی زندگی» گذاشته می‌شود، از «صنایع لوکس» که در مسیر تجمل پرستی، اسراف و تبذیر، ضایع ساختن نیروهای انسانی، و فرار بی دلیل ارزهای کشور قرار می‌گیرد، شدیداً پرهیز خواهد شد، تا زندگی در همه سطوح به شکل ساده درآید و امکان بهره‌گیری همه افراد جامعه از نیازمندی‌های اصیل و واقعی فراهم گردد.

بر اساس آمار، اگر تمام منابع اقتصادی روی زمین به کار گرفته شود، باز امکان فراهم آوردن زندگی لوکس و تجملی همانند زندگی برخی از مردم آمریکا و اروپا، برای تمام مردم روی زمین وجود ندارد؛ در حالی که تعلیمات اسلامی همه مردم جهان را عضو یک خانواده می‌داند، ولی این‌گونه مسائل برای آنها که تنها متعلق به یک جامعه و یک کشورند، جنبه افسانه‌ای و آرمانی دارد. حقوق بشر در نزد آنها الفاظی توخالی یا امری تشریفاتی برای تزئین دموکراسی است که وقتی پای منافعشان به میان آید، فوراً برچیده می‌شود.

منابع زیر زمینی در حکومت اسلامی

شاید بیشترین نگرانی کسانی که از عنوان حکومت اسلامی در وحشت‌اند و یا همچون روزنامه تایمز لندن، آن را فکر مبهمی می‌دانند، از ناحیه منابع زیرزمینی ما مخصوصاً نفت ماست. آنها گمان می‌کنند حکومت اسلامی با روش تعصب‌آمیز و انعطاف‌ناپذیری که در پیش خواهد گرفت، لوله‌های نفت را بر مردم جهان خواهد

بست و یا محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های خاصی برای این ماده گران‌بها که در حال حاضر گرداننده همه چرخ‌های صنایع جهان است، به وجود خواهد آورد؛ همچنین در سایر منابع؛ در حالی که این طرز فکر اشتباهی بزرگ است.

در فقه اسلامی همه معادن و منابع زیرزمینی جزء «انفال» و انفال هم از آن خدا و پیامبر است: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ به تعبیر دیگر، متعلق به حکومت اسلامی و مردم است و از طریق بخش عمومی و یا بخش خصوصی - هر یک که هماهنگ‌تر با مصالح جامعه باشد - آنها را استخراج و پس از رفع نیازهای خود، با قیمت عادلانه و مناسبی در اختیار دیگران خواهد گذاشت. بدیهی است دشمنان حقوق بشر و دشمنان اسلام سهمی از آن نخواهند داشت. حکومت اسلامی نه این منابع را بیهوده احتکار می‌کند و نه رایگان به کسی می‌بخشد. نه این منابع را تعطیل می‌کند و نه با استخراج بی رویه چوب حراج بر این ماده گران‌بها و در حال زوال می‌زند. در اسلام این اصل اساسی بر تمام روابط اجتماعی و جهانی جاری است: «لَا تَطْلُمُونَ وَلَا تُطْلَمُونَ؛ نه ستم کنید و نه زیر بار ستم روید». نه استعمارگر باشید و نه تن به استعمار دهید. این جمله گرچه در قرآن مجید ذیل آیه «تحریم ربا» آمده است، ولی روشن است که قانونی کلی از آن استفاده می‌شود و منابع زیرزمینی و نفت نیز از این قانون مستثنا نیستند و به همین دلیل در حکومت اسلامی مبادله این کالاها تحت شرایط عادلانه صورت خواهد گرفت، تا زیانی بر صاحبان اصلی وارد نشود و به مردم جهان نیز از این رهگذر ستمی نخواهد شد.

نکته مهم‌تر در این مسئله، درآمدهای هنگفت این منافع عظیم خداداد است. حکومت اسلامی هرگز به غارتگران اجازه نمی‌دهد که حتی دیناری از درآمد بزرگ آن را به حساب‌های بانکی خود در داخل و خارج بریزند. حکومت اسلامی به هیچ قیمتی اجازه نخواهد داد که غارتگران منابع نفتی، میلیون‌ها دلار از درآمدهای نفت را در بانک‌های خارج کشور پس انداز کنند و یا صرف ساخت کاخ‌هایی در اروپا و آمریکا کنند. نیز اجازه نمی‌دهد این درآمدها تبدیل به سلاح‌هایی گردد که تنها فایده‌اش پاسداری از منافع دیگران باشد. البته این بدین معنا نیست که حتی سلاحی را برای دفاع از خود فراهم نکند. درآمد منابع کشور در درجه اول در راه

رفاه مردمی صرف می‌گردد که مالک واقعی آن هستند، نه ظالم باشند و نه مظلوم. حکومت اسلامی برای اداره صنایع و استخراج منابع خود در صورت ضرورت و ناچاری، از کارشناسان خارجی استفاده می‌کند، اما شرف، حیثیت، استقلال و آزادی خود را به آنها نمی‌فروشد. به علاوه، در کنار این کار که به منظور متوقف نشدن چرخ‌های صنعت صورت می‌گیرد، حداکثر کوشش را به کار می‌گیرد که در هر رشته به خود کفایی برسد و همان‌گونه که سابقاً هم گفتیم، آن را به عنوان وظیفه‌ای واجب و فریضه‌ای الهی به جوانان گوشزد می‌کند. به هر حال، به هیچ بیگانه‌ای اجازه نخواهد داد که در امور جامعه اسلامی دخالت کنند.

اقلیت‌های مذهبی

تاریخ اسلام بهترین گواه بر روح مسالمت‌جویی مسلمانان در این زمینه است. همیشه این اقلیت‌ها در کشورهای اسلامی و در عصر پیامبر و در مرکز حکومت او نیز وجود داشته‌اند، و از هرگونه حقوق انسانی برخوردار بوده و در انجام مراسم مذهبی خود آزاد بوده‌اند، حتی برای تغییر عقیده و مذهب تحت فشار نبوده‌اند و حفظ جان و مال و ناموس آنها بر عهده حکومت اسلامی بوده است. مفهوم این سخن آن نیست که مسلمانان آنها را از طریق منطقی تبلیغ و دعوت به سوی اسلام نمی‌کردند، بلکه منظور این است اجباری در کار نبود: ﴿لَا اِكْرَاهَ فِى الدِّينِ﴾^۱.

در قوانین فعلی ما نیز حقوق اقلیت‌های مذهبی محترم شمرده شده و تاکنون هیچ عالم مذهبی با آن مخالفت نکرده است.

اما همه اینها در صورتی است که آنها اقلیتی سالم و دوست‌باقی بمانند و احترام متقابل را رعایت کنند، نه آلت دست دشمنان گردند و نه با آنها همکاری کنند. البته این حکم شامل بعضی از فرقه‌های گمراه و دین‌سازان عصر ما نمی‌شود که با استفاده از ماسک مذهب برای بیگانه‌کار می‌کنند و حکومت اسلامی در برابر این

۱. سوره بقره، آیه

فرقه‌ها تعهد و مسئولیتی ندارد.

حقوق زنان

در حکومت اسلامی حقوق زنان همانند مردان محترم است و برای فعالیت‌های مختلف زنان مخصوصاً تحصیل در تمام مراحل محدودیتی وجود ندارد، جز اینکه به زنان توصیه می‌کند: اولاً، به دقت مراقب باشند که حیثیت و شرف و عفت آنها بازیچه دست هوس‌بازان نگردد و هرگونه فعالیت تحصیلی و اجتماعی آنها در محیطی پاک و با احترام به مقررات اسلامی انجام گیرد.

ثانیاً، وظیفه مقدس مادری را مانند بعضی از جوامع، کوچک و کم‌اهمیت نشمرند و تربیت فرزندان خود را فدای منافع شخصی و مادی نکنند، کودکان را فاقد حس مسئولیت و بدون عاطفه انسانی نپرورانند، و همچون روشنفکران کاذب بی بند و باری‌های اخلاقی را به عنوان تمدن نپذیرند.

روابط بین‌المللی

بسیار مضحک است اگر تصور کنیم حکومت اسلامی، کشور را در انزوای مطلق فرو خواهد برد و مرزهای خود را به روی دنیا خواهد بست. مگر پیامبر ما در دوران حکومت خود چنین کاری کرده است که ما نیز چنین کنیم؟ این یک انتحار اجتماعی است و انتحار به هر شکل و صورتی در اسلام ممنوع است، منتها باز اصل «ستم مکن و زیر بار ستم نرو»، بر تمام این روابط سایه خواهد افکند.

قاعده کلی لزوم «حفظ حوزه اسلام و مصالح مسلمین» و اصل اساسی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ أَنْ يَذُلَّ الْعَبْدَ نَفْسَهُ؛ خدا دوست ندارد کسی با دست خود خویشتن را ذلیل سازد»، باید در همه جا مورد توجه باشد. پس هرگونه پیمان، معاهده و هر رابطه‌ای که نتیجه مستقیم یا غیر مستقیم آن، ذلت و سرافکندگی جامعه اسلامی باشد، ممنوع است.

البته اسلام اجازه بستن پیمان‌های نظامی با غیر مسلمانان نمی‌دهد، ولی از همزیستی مسالمت‌آمیز توأم با احترام متقابل، حفظ منافع و رعایت حقوق طرفین

منع نمی‌کند. در اسلام همهٔ مسلمانان به چشم برادر به یکدیگر می‌نگرند و مرزهای کنونی هیچ‌گاه آنها را از یکدیگر جدا نمی‌سازد، بلکه همه را عضو یک کشور و یک جامعه، بلکه عضو یک خانواده می‌شمارد و به آنها تأکید می‌کند که هرگاه که خطری متوجه فرد یا گروهی از مسلمانان در هر نقطه از جهان بشود، دیگران به یاری او بشتابند. در عین حال حقوق غیرمسلمان را، جامع‌تر از اعلامیه حقوق بشر محترم می‌شمرد.

آنچه گفتیم، بررسی اجمالی دربارهٔ طرح حکومت اسلامی است و شرح هر یک از اینها، نیازمند بحث جداگانه و مشروحی است.

اقتصاد اسلامی

مقدمه

اسلام آیینی است که برای درمان دردهای جانکاه بشر و از همه مهم‌تر برای مبارزه با ظلم و زورگویی آمده و یکی از اهداف روشنش تأمین عدالت اجتماعی است و به تعبیر قرآن ﴿لِيقوم الناس بالقسط﴾ است، با وجود این چگونه ممکن است در برابر مهم‌ترین مسائل زندگی بشر یعنی مسائل اقتصادی بی تفاوت بماند و برنامه‌ای برای آن تنظیم نکند. این درست به آن می‌ماند که طبیبی برای درمان بیمارانش هیچ کاری به مسئله تغذیه و دارو نداشته باشد! بر اساس تعالیم و آموزه‌های اسلام، در متن مسائل اسلامی، هم می‌توان از سیاست سخن گفت و هم از مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هر نیاز دیگر جامعه. آگاهی از این موضوع، ممکن است سوالات زیر را مطرح سازد:

آیا اسلام دارای مکتب خاص اقتصادی است و یا پیروان خود را در این امور به حال خود واگذاشته تا به مقتضای زمان هر راهی را که بهتر می‌دانند، انتخاب کنند؟
آیا با اصول اقتصاد اسلامی که مربوط به جامعه دامدار چهارده قرن پیش است، می‌توان اقتصاد مدرن و ماشینی فوق العاده پیچیده امروز را اداره کرد؟
اگر قبول کنیم اسلام دارای مکتب خاص اقتصادی است، به کدام یک از دو مکتب معروف دنیای امروز شباهت دارد: سرمایه‌داری یا کمونیسم؟
اسلام برای حل مشکل فقر که چهره جهان امروز را سیاه و خونین کرده و همچنین برای حل استعمار اقتصادی که عامل اصلی جنگ‌ها و نابسامانی‌های دیگر دنیای امروز است، چه طرحی دارد؟

آیا طرح‌های اقتصادی اسلام واقعاً جنبه عملی دارد و می‌توان به عنوان واقعیتی عینی بر آن تکیه کرد و یا بیشتر به مسائل ذهنی شباهت دارد؟
فی‌المثل برای اصلاحات ارضی و پایان دادن به فئودالیسم زراعی و از آن بالاتر مبارزه با فئودالیسم صنعتی، چه طرح عملی دارد و چگونه از تشکیل قطب‌های ثروتمند و فقیر در نظام پیچیده اقتصاد امروز جلوگیری می‌کند؟

قوانین ثابت و متغیر در اسلام

پیش از پاسخ باید این گمان را به کلی به کناری نهاد که قوانین اقتصادی اسلام، یکنواخت و ثابت و فاقد تحرک است. آشنایان با مباحث فقه می دانند که دو گونه قانون در اسلام هست: یکی قوانین ثابت که قانون اساسی اسلام را تشکیل می دهد و به سبب هماهنگ بودن آن با فطرت ثابت انسانی، آن قوانین نیز پایدار و همیشگی است.

نپذیرفتن هیچ اصل ثابت در جهان، اشتباه نابخشودنی است و آنها که چنین سخنی را می گویند، گویا توجه ندارند که با این گفته، حرف خود را نقض می کنند؛ زیرا حداقل معتقدند اصل «تغییر» یک اصل ثابت و لا یتغیّر است.

مفاهیمی چون آزادی، عدالت استقلال و آنچه به این اصول باز می گردد، نه کهنه می شود و نه فراموش. چهره هایش دگرگون می گردد، اما ریشه اش ثابت است و قوانین ثابت اقتصاد اسلام به این اصول باز می گردد (دقت کنید).

در مقابل این دسته از قوانین، مسائلی است که در اسلام انعطاف پذیر و متغیر است و آن قدر کلیت و عمومیت دارد که می تواند نیازهای هر عصری را در بگیرد؛ مثلاً در اسلام قانونی به نام «لا ضرر» است و اقتباس از گفتار پیامبر است که فرموده: «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام». مطابق این قانون هر برنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیر آن که به نحوی برای جامعه زیان بخش باشد، باید اصلاح و یا دگرگون شود و به تعبیر علمای اصول، این قانون حتی بر قوانین زیربنایی اسلام نیز «حاکم» است. اگر تفکر کنید در این قانون «لا ضرر» که چه اندازه انعطاف پذیر و چقدر اختیارات حکومت اسلامی را برای اصلاحات واقعی افزایش می دهد، چه تحولی در برنامه ها ایجاد می کند و تا چه حد با دگرگونی ها و نیازهای هر عصر قابل انطباق است! از این گونه قوانین که انعطاف و وسعت فوق العاده ای برای ایجاد دگرگونی های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند، در اسلام بسیار هست. تشخیص این قوانین ثابت و متغیر که در اصطلاح فقه اسلامی یکی را احکام عناوین اولی و دیگری را احکام عناوین ثانوی می نامند، تنها به وسیله صاحب نظران فقه

اسلامی انجام پذیر است.

گذشته از این دو گونه قانون، مسئلهٔ اختیارات حکومت اسلامی به میان می آید که بسیار حرکت آفرین است. این اختیارات نیز با ضوابط خاصی، آن چنان گسترده و پر قدرت است که می توان با استفاده از آنها با هرگونه فساد اجتماعی مبارزه و هرگونه نیاز اقتصادی و غیر اقتصادی را تأمین کرد. شرح اختیارات حکومت اسلامی را نیز در کتب فقهی و حقوقی باید جست و در این مختصر نمی گنجد.

آیا کسانی که هرگاه سخن از اقتصاد اسلامی به میان می آید، فوراً زندگی بدویان صحرا را در ذهن خود ترسیم می کنند و تنها سخن از زکات شتر و گوسفند به میان می آورند، این اصول را بررسی و عوامل سازنده حرکت را در اقتصاد اسلامی مطالعه کرده اند؟ با نهایت معذرت باید گفت که پاسخ، منفی است.

ویژگی های اقتصاد اسلامی

ویژگی اول: در آمیختن مسائل مادی با مبانی معنوی

یکی از ویژگی های مهم نظام اقتصادی اسلام آن است که مسائل مادی و یک بعدی را با مبانی معنوی و اخلاقی جامعه که در پرتو ایمان به خدا شکوفا می شود، آن چنان می آمیزد که این دو همچون تار و پود یک پارچه می شوند. اگر این سخن پیش از انقلاب گفته می شد، ممکن بود گفته شود که این گونه سخنان جنبهٔ ایده آلیستی دارد، اما در آغاز انقلاب که با اشاره رهبر انقلاب، برای بی نیازی از گندم آمریکا و رهایی از این مرحله استعمار اقتصادی، مردم به کشت گندم روی آوردند و با وجود سردی هوا و به رغم سپری شدن فصل کشت، زمین های فراوانی زیر کشت گندم رفت، فهمیدیم که نیروی تازه ای به کار افتاده.

با تشکیل شرکت های تعاونی، بسیاری از کالاها به قیمت ارزان عرضه می شد و این به رغم وجود اعتصاب هایی بود که باید باعث گران شدن اجناس می شد. یا همهٔ تهران به یک مهمان سرا برای پذیرش ده ها هزار نفر از مردمی شده بود که از شهرها و مناطق دیگر برای شرکت در بزرگ ترین استقبال تاریخ کشورشان آمده بودند. در هر خانه را می زدی، گویی خانه، خانهٔ تو بود. یا وقتی در مساجد اعلام می شد که

مجروحان چشم به راه کمک‌های مردم‌اند، آن‌قدر دارو و سایر نیازها فراهم می‌شد که دیگر راهروهای بیمارستان‌ها و بانک خون لبریز از کمک‌های مردمی می‌گردید.

از این‌گونه صحنه‌ها، می‌فهمیم که در اعماق روح جامعه نیروی عظیمی نهفته است که اگر به کار گرفته شود، نه تنها به هنگام جنگ و مبارزه میلیون‌ها قربانی می‌دهد، بلکه به هنگام سازندگی اقتصادی اجتماع نیز نقش دگرگون‌کننده‌ای دارد.

به عقیده ما یکی از بزرگ‌ترین جنایات بر اقتصاد و حقوق بشری این بود که اخلاق و معنویت را از قوانین و ارزش‌های مادی جدا کردند و این یک نیروی خلاق و عظیم را از دست دادند و با این کار یکی از دو پای نیرومند جامعه انسانی را قطع کردند، و حرکت با یک پا چقدر «کند»، «زجرآور» و «مسخره» است!

با بیدار کردن این نیروی خفته جهان چهره تازه‌ای به خود خواهد گرفت، خون تازه‌ای در رگ‌های اقتصادی به حرکت درمی‌آید. از کشاورزانی که در تپه‌ها و دشت‌های دور افتاده با وسایل ابتدایی زمین را می‌شکافند گرفته، تا مهندسانی که با مغزهای الکترونیکی محاسبات اقتصادی را انجام می‌دهند، همگی روح و حرکت تازه‌ای در خود احساس می‌کنند و به همین دلیل به تلاش خستگی‌ناپذیر خود برای رهایی کشورشان از فقر ادامه می‌دهند. سرعت و وسعت انقلاب خیره‌کننده ایران که از «زمان» پیشی گرفت و همه را غافل‌گیر ساخت و دنیایی در برابر ایران انگشت حیرت به دهان گذاشت، بر اثر تزریق همین خون بود. این نخستین ویژگی اقتصاد اسلامی است که آن را از همه مکتب‌ها جدا می‌سازد.

ویژگی دوم: پرورش هم‌زمان آزادی، عدالت و استقلال

سرمایه‌داری غرب، «عدالت» را به قربانگاه می‌کشد و کمونیسم، «آزادی» را. اگر ما مدرن‌ترین صنایع را داشته باشیم، اما در قراردادش نظارت بیگانه قید شده باشد، رهاورد این صنایع، نه آزادی است و نه استقلال. از این نکته، علت نوحه‌سرایسی سیاستمداران غربی را از رفتن شاه در می‌یابیم.

گفتیم دمیدن روح تازه به مسائل اقتصادی، از اینجا شروع می‌شود که اسلام عنصر

معنوی و اخلاقی را با عنصر مادی چنان پیوند می دهد و هر کدام به خدمت دیگری می شتابد.

این پیوند حرکت آفرین، اقتصادی می سازد چند بعدی، درست همانند ابعاد وجود انسان، و در سایه آن جنگ های طبقاتی و یا جنگ سرمایه داری و کمونیسم، جای خود را به تعاون همگانی پر قدرت و پر حرکت می بخشد.

حالا به یکی دیگر از ویژگی های اقتصاد اسلامی می پردازیم و آن اینکه برای ساختن بنای سالم اقتصادی، هیچ یک از خواست های فطری و نهادهای طبیعی انسان را فدای دیگری نمی کند: نه آزادی فدای عدالت می شود، نه عدالت فدای آزادی، و نه استقلال فدای هیچ یک از این دو. کمی این چند واژه را توضیح می دهیم تا زیربنای اقتصاد سالم را بهتر بررسی کنیم.

۱. آزادی: انسان آزاد آفریده شده و باید آزاد بماند. این شعار زنده اسلامی است؛ چرا که جهش و اوج گیری و تکاملی که در زندگی انسان ها رخ می دهد، در پرتو همین آزادی است. یک پرندۀ در قفس طلایی، هر چند اگر بر یک شاخ درخت در بهترین باغ ها آویزان باشد و بهترین آب و دانه فراهم و حتی با مراقبت پزشکی همراه باشد، باز ناراحت، خاموش، افسرده و پژمرده است و سرانجام عمرش بسیار کوتاه خواهد بود؛ چرا که همه چیز دارد، اما آزادی ندارد. دنیا منهای آزادی برای او مساوی است با هیچ. پس چرا زنده بماند؟

اما یک پرندۀ آزاد در یک روز سرد و طوفانی زمستان که برف همه جا را گرفته، نه آبی می باید و نه دانه ای، در همان حال گرسنگی و تشنگی که مانند بید می لرزد، اما شاد و خندان و پر تحرک پیوسته از این درخت به درخت می پرد؛ چرا که اگر هیچ ندارد، آزادی دارد. اگر می بینید مرغان گرفتار در قفس نغمه سرایی می کنند، آنها تولد یافتگان قفس اند، و گرنه هرگز یک مرغ آزاد پس از گرفتاری، نمی خواند!

مسلماً این پرندگان فیلسوف نیستند، ولی فلسفه آفرینش در گوش جان آنها این پیام را گفته است که آزاد باش، آزادانه پرواز کن، تا بال و پرت قوی شود، تا مهارت و نیروی کافی در همه چیز پیدا کنی، و اگر آزادی خود را از دست بدهی، همه اینها را

از دست خواهی داد.

هرگاه واکنش یک پرنده در برابر مسئله آزادی و اسارت چنین باشد، واکنش یک انسان بلندهمت، خواست‌های متنوع و روح وسیعش روشن است. یک انسان مسخ نشده، آزادی‌اش را به هیچ بهایی نمی‌فروشد و در پای هیچ چیز قربانی نمی‌کند، مگر اینکه مرده‌ای باشد زنده‌نما. جامعه‌های آزاد پیوسته در حرکت‌اند و آنها که متوقف می‌شوند و سقوط می‌کنند، نخست آزادی را از دست می‌دهند، سپس سقوط می‌کنند.

۲. عدالت: عدالت در مفهوم وسیع کلمه، مهم‌ترین پشتوانه آزادی و شرط اول هر گونه حرکت اجتماعی است. جامعه‌هایی که عدالت اجتماعی را از دست می‌دهند، به باغ‌هایی می‌مانند که آب نهرهایش مطابق نیاز درختان عادلانه تقسیم نشود، در یک سو، قسمتی از درختان از فزونی آب می‌گندند و می‌پوسند و در سوی دیگر، از تشنگی می‌خشکنند. در چنین جوامعی، گروهی آن‌چنان سیر می‌شوند که جامعه را به تباهی و فساد می‌کشند و گروهی آن‌چنان گرسنه که به اسکلت‌های بی‌روحی تبدیل می‌شوند.

۳. استقلال: وابستگی و طفیلی‌گرایی یکی از بارزترین مظاهر سلب آزادی است؛ مثلاً آیا به عقیده شما، یک زالو آزاد است، یا یک کرمک انگل، با اینکه بدون استفاده از خون موجود دیگر نمی‌توانند زنده بمانند؟ آزاد، موجودی است که خود تولید خون کند و خود غذای خویش را بسازد.

کاملاً طبیعی است که ملت وابسته، تحت اراده و فرمان کسی است که به او وابستگی دارد، او قیمت خرید نفت و میزان تولیدش را تعیین می‌کند، گندمش را به هر مبلغی که بخواهد به او می‌فروشد و هرگونه شرط سیاسی را که بخواهد در قراردادش می‌گنجانند و با این حال آیا ادعای آزادی‌اش پوچ و مسخره نیست؟ بنابراین برای تکمیل آزادی راهی جز نفی وابستگی‌ها و کسب استقلال نیست.

ضمناً به این حقیقت نیز باید توجه کرد که در آفرینش همه چیز هماهنگ است؛

یعنی آن کس که انسان را برای زندگی مترقی و پرافتخار آفریده، به همان نسبت که عشق به عدالت را در نهاد او قرار داده، عشق به آزادی و استقلال نیز به او بخشیده است. یک کودک از همان آغاز عمر از هیچ چیز به اندازه سلب آزادی ناراحت نمی‌شود. او به همان مقدار از بی‌عدالتی رنج می‌برد و هرگاه که بتواند خود راه برود، اگر دستش را بگیرند، معذب می‌شود؛ چرا که او هم می‌داند وابستگی ننگ است.

اکنون به مطالعه یکی دیگر از ویژگی‌های اقتصاد اسلامی می‌پردازیم. اقتصاد شکوفا، انسانی و جامع، آن است که تمام وجود انسان را سیراب کند؛ یعنی نظامی که آزادی، عدالت و استقلال را با هم پرورش دهد.

به تعبیر دیگر، هیچ یک از این اصول سه‌گانه را به قربانگاه نکشد. به اعتقاد ما این ویژگی در اقتصاد اسلامی هست؛ زیرا در سرمایه‌داری غرب، گرچه روزه‌ای به سوی آزادی - که آن هم گاهی از نوع کاذب است، نه واقعی - باز است، ولی عدالت آن‌چنان در پای آن قربانی شده که گفتنی نیست. تب اعتصاب که در اروپا دیده می‌شود و موج بیکاری که آمریکای تسخیرکننده فضا را در بر گرفته، شاهد گویای این قربانی شقاوت‌مندانانه است. تازه، این کشورهای غربی با تمام ناپسامانی‌های اقتصادی‌شان به بهای ویران شدن آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین به این پایه رسیده‌اند و اگر به حکم عدالت و الزامات بین‌المللی، چشم از منابع سرشار مستعمرات اقتصادی خود بپوشند، معلوم نیست به چه روز سیاهی خواهند افتاد. در اقتصاد کشورهای کمونیستی، اگر از تمرکز سرمایه‌ها در دست دولت صرف‌نظر کنیم و تبدیل سرمایه‌داری بورژوازی را به سرمایه‌داری دولتی نادیده بگیریم، تقسیم نسبی عادلانه ثروت - یا به عقیده بعضی، تقسیم عادلانه فقر - نقطه قوتی محسوب می‌شود، اما چه سود که آزادی را در پای عدالت فوراً سر می‌برند!

در این کشورها همه مجبورند مانند لنین فکر کنند، مانند مارکس بیندیشند، چون انگلس گام بردارند و بر طبق خطوطی که از قبل تعیین شده عمل کنند، بی آنکه از خود اراده‌ای داشته باشند؛ درست مثل پیچ و مهره‌های یک ماشین غول‌آسا و مدرن، و چه دردناک است این حالت برای آنها که آزاد پرورش یافته‌اند!

اما در پاره‌ای از کشورها مانند کشور ما در پنجاه سال گذشته، نه اثری از عدالت بود و نه از آزادی، و به فرض که اقتصاد پیشرفته‌ای پیدا می‌کردیم، اقتصادی وابسته و متکی به بیگانه بود. بی جهت نیست که گروهی از سیاستمداران غرب برای رفتن شاه نوحه‌سرایبی می‌کردند و می‌گفتند که او می‌خواست ایران را به صورت کشوری مترقی، صنعتی و مدرن درآورد، اما مردم نگذاشتند و یا او عجله کرد! معنای سخن آنان این است که ملت ایران استعداد و لیاقت آن را نداشتند.

دستیابی به صنایع مدرن ممکن است، ولی آیا مستقل هم شده؟ مسلماً پاسخ منفی است. فی‌المثل آیا کارخانجات ایران ناسیونال که بزرگ‌ترین کارخانه ماشین‌سازی است و به هنگام نوشتن این سطور^۱، بیست هزار دستگاه اتومبیل را آماده تحویل دارد، آیا همه لوازم آنها ساخت داخل است؟ به دلیل اعتصاب کارکنان گمرک، بسیاری از قطعات آن هنوز برای مونتاژ به کارخانه نرسیده است. آیا چنین صنعتی مایه افتخار و مباهات است؟ شاه کشور را به سوی چنین صنایعی مدرنی پیش می‌برد، ولی ما کشوری می‌خواهیم با صنایع مستقل، نه وابسته. اگر ما مدرن‌ترین صنایع نظامی را داشته باشیم، ولی در قراردادش نوشته شده باشد که تنها با نظارت - یعنی با اجازه - مستشاران آمریکایی قابل استفاده است، چنین صنایعی چه سودی دارد؟ نه آزادی در آن داریم و نه استقلال!

به علاوه، اگر صنعتی شدن کشور ما سبب شود که ثروتش به جیب چند زالوی بزرگ و اعوان و انصارشان در دستگاه‌های دولتی بریزد و در سوی دیگر هزاران اسان فقیر باشند، آیا چنین اقتصاد مدرنی غرورآفرین خواهد بود؟

اقتصاد پیشرفته و صنایع مدرنی می‌خواهیم که هم آزادی ما را تأمین کند، هم مستقل و متکی به خویش باشد و هم عدالت اجتماعی با خود بیاورد. ما این ویژگی‌ها را تنها در اقتصاد اسلامی یافته‌ایم. اسلام می‌گوید: «بنده دیگری مباش! خدا تو را آزاد آفریده است».^۲ نیز می‌گوید: «خداوند پیامبران را برای تأمین عدالت

۱.

۲. نهج البلاغه.

اجتماعی برانگیخت».^۱ «از رحمت خدا دور است آن کس که سر بار جامعه باشد و زندگی اش متکی به غیر». پیامبر دست پینه بسته کارگری را بوسید و فرمود: این دستی است که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند. سخت بکوشید و برای زندگی آبرومندانه جهاد کنید که هر کس در این راه بکوشد، همچون سربازان فداکار و مجاهد در میدان نبرد است.

در فقه اسلامی، تأمین نیازهای جامعه اسلامی تا سر حد خودکفایی و استقلال، از واجبات قطعی مسلمانان است. امیر مؤمنان، پیشوای بزرگ شیعه، فرموده: از زندگی تجملی و پر زرق و برق پرهیزید که بار شما را سنگین می‌کند و درگرده‌های صعب العبور زندگی وا می‌مانند و نیازمند به دیگران می‌شوید.^۲ ما با الهام از این تعلیمات، در راه چنان اقتصادی گام بر می‌داریم.

اقسام مالکیت

غالباً جوانان تحصیل کرده از ما می‌پرسند که اقتصاد اسلامی به کدام یک از نظام‌های سرمایه‌داری و کمونسیم شبیه‌تر است.

اقتصاد اسلامی با هر دو تفاوت دارد. چگونه می‌تواند شباهت به این مکتب‌ها داشته باشد؟ در حالی که در نخستین مسئله یعنی «کیفیت مالکیت» از اقتصادهای نظام‌های دیگر جدا می‌شود؟ در سرمایه‌داری، مالکیت وسایل تولید در اختیار اشخاص است و در کمونسیم، در اختیار عموم، ولی در اسلام مالکیت در واقع از آن «خدا» است. اسلام بعد تازه‌ای به مالکیت بخشیده و هر دو نوع مالکیت را در همان گام اول نفی کرده و ضمن اختصاص دادن مالکیت به خدا، انسان‌ها را نمایندگان و کلای او معرفی کرده و در حقیقت مالک اصلی را خدا دانسته که این امانت را چند روزی به دست ما سپرده است.

با چنین نگاهی، تمام خودخواهی‌ها و انحصارطلبی‌های ناشی از مالکیت شخصی و گروهی فرو می‌ریزد و ما در مؤسسه بزرگ اقتصادی آفرینش به شکل نمایندگان

۱. قرآن.

۲. نهج البلاغه.

درمی آییم، آن هم با اختیارات محدود، نه اختیارات تام. این طرز تفکر به نحوه ارتباط انسان‌ها با اموال شکل تازه‌ای می‌بخشد. قرآن هنگامی که به آزادی بردگان اشاره می‌کند، می‌گوید ﴿وَأْتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾^۱؛ «هنگامی که آنها را آزاد کردید، از اموال خدا که به دست شما سپرده، در اختیار آنها بگذارید» (تا پس از آزادی فرو نمانند). تعبیر «مال الله»، نه تنها در اینجا بلکه در بسیاری دیگر از منابع اسلامی آمده است و اصل «خدا مالکی» را در تمام ثروت‌ها و منابع و ابزارهای تولید ثابت می‌کند.

سپس می‌گوید: «من همه این ثروت‌ها و منابع را در اختیار شما گذاشتم». مخاطب این قسمت، گروهی مخصوص مانند سفید پوستان آمریکا و کاخ نشینان لندن نیست، بلکه می‌گوید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۲؛ «او کسی است که تمام آنچه را روی زمین است، برای همه شما آفریده است». پس برای همه شما انسان‌ها حتی سیاه پوستان آفریقا و جوکیان هندی و ماهیگیران ایرلندی است.

نیز قرآن می‌گوید: «زمین را خداوند برای همه موجودات زنده قرار داد: ﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾^۳؛ جالب اینکه «انام» در لغت آن چنان مفهوم وسیعی دارد که علاوه بر انسان‌ها، موجودات زنده دیگر را نیز شامل می‌شود و برای آنها نیز حق و سهمی قائل شده است. سپس اساس مالکیت (مالکیت مجازی انسان‌ها) را «کار» قرار می‌دهد و می‌گوید: «سهم و بهره هر کسی به اندازه کاری است که انجام می‌دهد».^۳

رابطه معقول کار و درآمد

این موضوع، مهم و سرنوشت‌ساز است. با اینکه اسلام عنصر معنوی و اخلاقی را در فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی اهرمی نیرومند می‌داند، رابطه میان «کار» و «درآمد» نیز تأکید می‌کند؛ زیرا یک بُعد وجود انسان، مادی است و اگر همچون

۱. سوره نور، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۹.

۳.

کمونیست‌ها بگوئیم: «هرکس به اندازه توانایی اش باید کار کند، اما به اندازه نیازش بهره گیرد»، یعنی رابطه کار را با درآمد به کلی قطع کرده‌ایم. در این صورت بدون شک در شناخت انسان و احساسات حرکت آفرین او دچار اشتباه شده، و مسائل عینی را فراموش کرده‌ایم و فعالیت‌ها و تلاش‌ها با این نظریه رو به ضعف می‌رود؛ همان‌گونه که روسیه در زمین‌های زراعتی به آن گرفتار شده است. پس از لغو مالکیت خصوصی و قطع رابطه کار با درآمد، مشاهده کردند که سطح کشت به طرز عجیبی پایین آمده است و ناچار برای ترمیم آن نوعی مالکیت به صورت کالخوزها برای کشاورزان قائل شدند. کشاورزان دیدند باید برای دولت شخم بزنند و برای او بکارند. این چیزی نبود که آنها را به تلاش مستمر و از دل و جان وادارد و با ساختمان روح آدمی سازگار باشد.

این تفکر کمونیستی به معنای فراموش کردن طبیعت انسانی است. کمونیسم چگونه عشق انسان را به خودش که محرکی نیرومند در فعالیت‌های اقتصادی است، نادیده می‌گیرد؟

نظام اقتصادی «سرمایه داری» نیز گرفتار اشتباه بزرگ دیگری است؛ چرا که ضرورت زندگی جمعی و عشق انسان را به آن، به کلی فراموش کرده و انسان‌ها را به صورت واحدهایی از هم گسسته شناخته است. در این نظام به فرد اجازه داده می‌شود که حتی برای سگ و گربه اش اتاق خواب مجلل با دکوراسیون و تزئینات گران قیمت تهیه کند؛ در حالی که در گوشه دیگر جهان، میلیون‌ها انسان از گرسنگی می‌میرند. دنیای کنونی در میان این دو مکتب افراطی «چپ» و «راست» گرفتار شده: یکی همه چیز را برای فرد می‌خواهد و دیگری هیچ. این مکتب‌ها که بر محور «همه» یا «هیچ» دور می‌زنند، همه یک بُعدی‌اند، و راه حل همه آنها با طبیعت و نهاد آدمی مخالف است و هیچ‌کدام نتوانسته‌اند گره گشای انسان در زمینه‌های اقتصادی باشند.

ولی در مالکیت اسلام - البته مالکیت مجازی، نه حقیقی که از آن خدا است - بخش مهمی از ثروت‌ها جنبه ملی و عمومی دارد و قسمت دیگری جنبه خصوصی، تا با نهادهای مختلف انسانی هماهنگ باشد.

شیوهٔ مهار مالکیت خصوصی

می‌دانیم که مالکیت خصوصی حتی اگر حاصل کار انسان باشد، اگر مهار نشود، طغیان می‌کند و جامعه‌ای دو قطبی (ثروتمند و فقیر) به بار می‌آورد. به همین دلیل در قوانین اسلامی این مالکیت از چند سو مهار شده است.

۱. مبارزه با تمرکز

اسلام شدیدترین مبارزه با تراکم ثروت را کرده و گنج‌اندوزان را به عذاب الیم بشارت داده است.^۱

زراندوزان، همان‌ها هستند که در راه خدا و خلق انفاق نمی‌کنند و با انحصارطلبی و تجاوز به حقوق دیگران در مدت کوتاهی ثروت‌های فراوانی را به قیمت محرومیت اکثر توده‌های زحمت‌کش در اختیار خود می‌گیرند. در این قسمت، قدرت اجرایی حکومت اسلامی به حدی است که برای حل بن‌بست‌های اجتماعی اجازه دارد مراکز تجمع ثروت را با استفاده از اختیارات خود از میان ببرد؛ چرا که بیشتر مشکلات اقتصادی جهان ناشی از همین بلای تمرکز است، خواه این تمرکز در شخص باشد، یا در ملت ابرقدرت و یا در یک دولت خودکامه. استعمار همیشه زائیدهٔ تمرکز ثروت و کنز است. قسمت مهمی از مفاسد اخلاقی نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

ثروتمندان هوس‌باز و صاحبان گنج‌های باد آورده که آلوده‌ترین، کشیف‌ترین و پر خرج‌ترین مراکز فساد را برپا می‌سازند و در چهار سوی دنیا هر جا مرکز فسادی است، آنها مشتریان همیشگی آن‌اند و مراکز قمار، در انحصار آنهاست. اینها کسانی‌اند که به گفتهٔ قرآن، در هر نقطه گام نهند، آن را به فساد می‌کشند: ﴿ان الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها﴾^۲ و اینها هستند که عزیزان و چشم و چراغ‌های هر قوم و ملت را به ذلت می‌کشانند اصولاً کار صحیح و مشروع هرگز سبب چنین تراکمی نمی‌شود. بنابراین با نظارت صحیح بر مشروعیت کارها می‌توان از تشکیل چنین

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۴.

کانون‌های تمرکزی پیشگیری کرد و با اختیارات حکومت اسلامی آنها را متلاشی ساخت.

۲. مبارزه با احتکار

احتکار که یکی دیگر از سرچشمه‌های عمده تمرکز است، در اسلام به شدت محکوم گردیده و حتی چیزی بالاتر از سرقت شمرده شده است. پیامبر اسلام می‌گوید: «انسان به عنوان سارق در صحنه قیامت ظاهر شود، بهتر از آن است که محتکر باشد؛ چون احتکار، هم مشتمل بر سرقت اموال مردم است و هم اموال از دسترس نیازمندان خارج می‌شود».^۱

ضربه احتکار اجناس مورد نیاز جامعه، به اندازه‌ای است که حتی با صرف تمام سرمایه و سودی که از آن به دست آمده، جبران پذیر نیست. لذا جای تعجب نیست که پیامبر در گفتار تکان‌دهنده خود می‌فرماید: «اگر کسی دست به احتکار بزند و سپس مجموع سود و سرمایه آن را در راه خدا به نیازمندان بدهد، کفاره عمل زشت او نخواهد شد».^۲

حکومت اسلامی حق دارد انبارهای محتکران را بگشاید و اموالشان را به نرخ عادلانه بفروشد و خود آنها را مجازات و به شدت با این پدیده ناهنجار اقتصادی مبارزه کند.

۳. مبارزه شدید با اسراف و نظارت بر مصرف

عشق جنون‌آمیز به تمرکز و «کنز» معمولاً از اینجا پیدا می‌شود که صاحبان آنها خود را در هرگونه بهره‌گیری و کام‌جویی از اموال آزاد بینند، اما هرگاه حکومتی را در برابر خود دیدند که حتی بر طرز مصرف نظارت می‌کند و از هرگونه بهره‌گیری بی‌رویه و غیر منطقی اسراف (زیاده‌روی) و تبذیر (ریخت و پاش) جلوگیری می‌کند، دیگر دلیلی بر این تمرکز و تجمع باقی نمی‌ماند.

اسراف تنها این نیست که سالن پذیرایی خود را با اجناس گران‌قیمت و تجملی بیاریند، و در هر شهری برای خود قصری بسازند که احتمالاً سالی یک روز می‌خواهند در آن «اجلال نزول» کنند، بلکه اگر وزارتخانه‌ای به هزار کارمند نیاز دارد، و بیش از این تعداد کارمند استخدام کند، آن هم اسراف است، تا چه رسد به اینکه چند برابر نیاز خود کارمند داشته باشد و بستگان و خویشان خود را به استخدام در آورد.

یا خریدن و انبار کردن سلاح‌های بسیار پیچیده و فوق‌العاده گران‌قیمت که هیچ‌گاه مورد استفاده دولت قرار نمی‌گیرد، بزرگ‌ترین اسراف است. در حکومت اسلامی مأموران شهرداری موظف‌اند که به مردم اخطار کنند مواد غذایی اضافی را در زباله‌دان‌ها نریزند، حتی این کار ممکن است مجازات داشته باشد.

پیامبر کسی را دید که مشغول گرفتن وضو است، اما آب زیادی مصرف می‌کند. فرمود: این کار را مکن. عرض کرد: مگر در آب وضو هم اسراف است؟ فرمود: ریختن آب زیاد، اسراف است، حتی اگر در کنار نهر بوده باشی.

پس مبارزه با اسراف شیوه‌ای برای کنترل ثروت و کنز است.

مبارزه با اسراف بخش دیگری از طرح اقتصاد اسلامی است که ثروت‌ها در پرتو آن در خدمت عموم قرار می‌گیرد و از تمرکز و کنز به شدت جلوگیری می‌کند.

تفاوت بانک‌داری استعماری و بانک‌داری اسلامی

در نظام بانک‌داری کنونی ظالمانه‌ترین بهره‌کشی وجود دارد؛ چرا که بانک پول گروهی را به گروه دیگر وام می‌دهد و بهره‌اش را به جیب صاحبان بانک می‌ریزد، ولی بانک اسلامی مجموعه‌ی فعالی در خدمت همه‌ی مردم و به سود همه‌ی گروه‌هاست و کانونی است برای اقتصادی شکوفان.

ضرورت طرح این بحث نه از این رو است که با زندگی هزاران کارمند زحمتکش بانک ارتباط دارد و نه از آن رو است که اقتصاد دنیای امروز بدون وجود بانک مفهوم ندارد و باید برای نظام بانکی در حکومت اسلامی طرح جامعی ارائه داد، بلکه بیشتر از این نظر است که روشن شود چگونه اسلام در مرحله‌ی عمل، طرح جامعی

برای اقتصاد سالم توأم با سه اصل آزادی، عدالت و استقلال دارد و الگویی باشد برای آنها که در کارایی اقتصاد اسلامی گرفتار شک و تردیدند.

بدون شک یک اقتصاد گسترده و پیچیده، مانند اقتصاد در دنیای امروز، نیاز به تمرکز ثروت‌های عمومی در محلی به نام بانک دارد. این نیاز نه فقط به منظور ایجاد محلی مطمئن برای پول و یا فقط برای سهولت و سرعت در امر داد و ستد نیست، بلکه از این رو است که باید این سرمایه‌های پراکنده در یک کانون بزرگ جمع‌آوری گردد و به صورت فعال به کار گرفته شود. اما آنچه در بانک‌داری امروز و به سبک سرمایه‌داری ظالم غرب معمول است، نتیجه آن صد در صد عائد یک گروه ثروتمند و به زیان توده مردم تمام می‌شود، به این ترتیب که بانک سرمایه اصلی خود را همچون دانه برای جلب سرمایه‌های پراکنده می‌پاشد و آنگاه که سرمایه مردم را به سوی خود جلب کرد، اموال گروهی را به گروه دیگری وام می‌دهد و از این راه سود کلانی می‌برد. اگر رباخواران قدیم پول «خود» را به دیگری وام می‌دادند و سود می‌گرفتند، بانک‌های فعلی پول «مردم» را به «مردم» وام می‌دهند و سودش را به جیب می‌زنند. جای تعجب نیست که بانک‌های کنونی عاملی باشند برای تبدیل جامعه به جامعه‌ای دو قطبی.

در بانک اسلامی مسئله سود و رباخواری به کلی برچیده می‌شود؛ چرا که ربا خواری اولاً، از یک سو با فلسفه اصلی پول که واسطه در گردش کالا است، سازگار نیست. رباخوار به جای اینکه پول را واسطه قرار دهد، آن را تبدیل به یک نوع کالا کرده است و فرمول «کالا - پول - کالا» را به «پول - کالا - پول» مبدل ساخته است. ثانیاً رباخواری نوعی مفت‌خواری مسلم است؛ چرا که رباخوار بدون هیچ‌گونه شرکت در امر تولید، سود می‌برد.

ثالثاً، رباخوار همیشه سود می‌برد و هرگونه زبانی در امر تولید پدید آید، متوجه وام‌گیرندگان است و این خود دلیل روشنی است که چرا شکاف میان «وام‌دهنده» و «وام‌گیرنده» روز به روز بیشتر می‌شود.

رابعاً، از نظر اخلاقی تخم نفرت و کینه و عداوت را در میان مردم می‌پاشد و شاید علت نفرت مردم از بانک‌ها، همین عامل روانی باشد.

روش تولید سرمایه و سود بانکی

سؤال مهمی که در اینجا پیش می‌آید، این است که اگر مسئله سود از میان برود، اولاً چگونه بانک‌ها می‌توانند سرمایه‌های مردم مخصوصاً سرمایه‌های بزرگ را جلب کنند؟ جز این است که باید بهره‌ای به آنها پردازند تا سرمایه‌های مردم را در اختیار بگیرند؛ هرچند خودشان آن را با سودی بسیار بیشتری به مردم دیگر وام می‌دهند؟ علاوه بر این، حقوق کارمندان بانک چه خواهد شد؟ و از همه اینها گذشته، تکلیف سرمایه‌گذاران اصلی چه می‌شود؟

حل این مشکل با راه حلی که به نفع توده مردم باشد، در نظام بانک‌داری اسلامی از دو راه کاملاً امکان پذیر است.

۱. تشکیل بانک‌های مضاربه

به این طریق که قسمتی از موجودی بانک به گردش کار بانک تخصیص داده شود و قسمت دیگری را زیر نظر کارشناسان متخصص در رشته‌های مختلف صنعتی و کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کنند و سود حاصل از آن میان تمام کسانی که پول‌های خود را در اختیار بانک گذاشته‌اند، تقسیم می‌شود و قسمتی از این سود را نیز برای حقوق کارمندان نگه می‌دارند. در اینجا درآمد اموال مردم به جیب عموم مردم ریخته می‌شود، نه به جیب سرمایه‌داران بانک، و حتی خود کارمندان بانک می‌توانند علاوه بر حقوقی که دریافت می‌دارند، در این قسمت سرمایه‌گذاری کنند. این روش هم کمک مؤثری به پیشرفت کارهای تولیدی می‌کند و هم از فاصله طبقاتی می‌کاهد.

۲. تأسیس بانک‌های قرض الحسنه

اساس این بانک‌ها برای کارگشایی مشکلات اقتصادی مردم است. این بانک‌ها ممکن است با سرمایه جمعی از نیکوکاران - همان‌گونه که در غالب شهرهای کشور رایج شده - و یا حتی بدون سرمایه نیکوکاران و تنها با پس انداز مردم آغاز به کار

کنند. در اینجا پشتوانه معنوی و اخلاقی یعنی توجه مردم به اهمیت مسئله قرض الحسنه در اسلام به یاری ملی می‌شتابد و می‌تواند سرمایه‌های فراوانی را به سوی چنین بانکی جلب کند. این خیال‌پردازی نیست، بلکه واقعیت است که در غالب نقاط کشور تجربه شده و نتایج درخشانی داده است.

باقی می‌ماند حقوق کارمندان، که برای تأمین آن می‌توان از وام‌گیرندگان مبلغ کمی (مثلاً یک درصد) به عنوان کارمزد دریافت داشت. خواهید گفت: این هم یک نوع ریاست، ولی این اشتباه بزرگی است؛ چرا که بانک در این روش خاص، نقش وکالت در اموال مردم را دارد؛ یعنی وکیل است که پول گروهی را با تضمین کافی به گروه دیگر قرض دهد، و می‌دانیم وکیل حق دارد حق الوکاله خود را بگیرد. به تعبیر دیگر، وام دهنده و وام‌گیرنده هر دو گروه‌هایی از مردم‌اند و میان آنها هیچ‌گونه ربا نیست. بانک در این میان تنها حق الزحمه و حق الوکاله خود را می‌گیرد و به جای دوازده یا پانزده درصد مثلاً تنها یک درصد از وام‌گیرنده دریافت می‌کند، و بقیه به سود همه مردم تمام می‌شود و این خود کمک مؤثری به گردش معاملات و کم شدن فاصله‌ها می‌کند. یک درصد حق الزحمه کجا و پانزده درصد ربا خواری کجا! حتی در بعضی اوقات حق الزحمه یک درصدی هم زیاد است و به کمتر از آن می‌توان بانک را اداره کرد و به همه کارمندان حقوق کافی داد. نیمی از سرمایه و موجودی متحرک بانک می‌تواند به شکل مضاربه و نیمی به شکل قرض الحسنه به کار گرفته شود و حقوق پرسنل بانک از طریق سهمی از درآمد مضاربه تأمین گردد و کارمزدی از وام‌گیرندگان نیز گرفته نشود.

تازه همه اینها در صورتی است که بانک به صورت بخش خصوصی درآید، اما اگر به صورت بخش عمومی و جزء دستگاه دولت اسلامی باشد، چه مانعی دارد که حقوق کارمندان از بیت المال تأمین گردد و خدمات بانکی همه به صورت مجانی انجام پذیرد، زیرا چنین بانک‌هایی کمک بسیار مؤثری به پیشرفت امور اقتصادی و افزایش درآمد مردم می‌کنند و مالیاتی که مردم می‌پردازند، در حقیقت مدیون فعالیت مثبت این بانک‌هاست.

ملاحظه می‌شود که در نظام بانکی اسلام، چگونه اصل «عدالت» تأمین می‌شود و

چون سرمایه و موجودی متعلق به تمام مردم است، طبعاً استقلال و آزادی هم دارد. هیچ‌گاه مردم شیشهٔ چنین بانکی را نمی‌شکنند و آنها را آتش نمی‌زنند؛ چراکه برای مردم و در خدمت مردم‌اند و هر سودی از مردم به دست آید، به خود مردم باز می‌گردد. به آتش کشیدن بانک‌های غیرمردمی هم مجاز نیست.

بانک‌ها در این روش اسلامی، همانند کانون‌های خیریه بسیار مقدس و محترم‌اند و کارمندان‌شان همچون پزشکان و پرستاران از احترام و محبوبیت فوق‌العاده برخوردار خواهند بود.